

بسم رب الشهداء

دانشجوی شهید علی اسفندیاری

گنجشک ها

علی از حال و هوای جبهه تعریف میکرد ، می گفت در جبهه جانوران گزنده وجود دارند ولی جالب است که بدون اینکه به ما آسیبی برسانند از کنار ما رد می شوند و هم چنین این خاطره را هم گفت که روزی در سنگر بودیم که صدای گنجشکی را شنیدیم او را به داخل سنگر آوردیم و آب و غذا دادیم و رهایش کردیم تا برود ولی فردای آن روز دوباره سر و صدای دو گنجشک را شنیدیم تا بیرون آمدیم که گنجشک ها را ببینیم خمپاره ای به سنگر خورد و سنگر متلاشی شد.

دانشجوی شهید سید محمود زرقانی:

تا این دانشگاه تمام نشود به اون دانشگاه نمی آیم

مادر شهید: باید این جنگ تا زمان پیروزی ادامه داشته باشه چون موقعی که دانشجو بود یک ترم بیشتر نداشت که درسش تمام شود درست خاطر من نیست که نامه نوشتم یا تلفن زدم .

گفتم : مادر جان بیا درس ات را تمام کن که نماز بعد برو.

گفت: تا این دانشگاه تمام نشود به اون دانشگاه نمی آیم.

دانشجوی شهید محمدرضا گویا منفرد

خواهرم را دوست دارم، اما..

برای عروسی خواهرش خواستند که به مشهد بیاید، گفت: خواهرم را دوست دارم، اما اسلام را بیشتر. وقتی می آیم که صدام را سرنگون کرده باشم. از طرفی طبق اطلاع واصله از همرم وی که او هم شهید شده است، شهید گویا در آخرین

لحظات زندگی از هم‌رزمش خواسته است که جنازه او بعد از انجام عروسی خواهرش به خانواده او تحویل گردد تا باعث انحلال امر خیر ازدواج خواهرش نگردد.

اصالت

جنگیدن من به خاطر کسب جاه و مقام نیست، بلکه به خاطر پیروزی انقلاب اسلامی بر امپریالیسم جهانی است. مادرم، اگر شهید می‌شویم شهادت‌مان نه برای اینکه خونمان ملعبه و آلت دست و بازیچه دلان سیاست گردد و بخواهند از آن به عنوان حربه‌ای علیه یکدیگر سوء استفاده کنند، بلکه به خاطر استقرار مکتب توحید و برقراری نظام قسط اسلامی است. مادرم تو خود نیز واقف بودی که من جز الله هدفی دیگر نداشتم و خود نیز واقف بودی که از هیچ حزب و گروه و دسته‌ای خاص طرفداری نمی‌کردم؛ زیرا می‌دانستم که هیچ کدام اصالت اندیشه و عمل ندارند و اصالت را فقط برای همین مردم مستضعف و محروم می‌دانم که زبان دلشان امام بود. آن‌هایی که انقلاب متعلق به آنها است و صاحب اصلی انقلابند و تنها خودشانند که باید از انقلابشان حفاظت و حراست نمایند. ما از طبقات مرقه و سرمایه دار و مستکبر که نباید انتظار حمایت از انقلاب و پاسداری از آن را داشته باشیم؛ زیرا هیچ‌گاه کسی از ضرر خودش خوشش نمی‌آید. (شهید)

چهار گروه

مادرم جامعه کنونی ما را در ارتباط با مسأله جنگ می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد: اول آن‌هایی که صمیمانه و خالصانه در جهت جنگ (جهت انقلاب) از کوچکترین تلاشی دریغ نرزیده‌اند و جنگ اکنون به عنوان مسأله اصلی مملکت و انقلاب برایشان مطرح است. دوم آن دسته از مردمی که سر در لاک خود فرو برده و نسبت به مسائلی که در اطرافشان می‌گذرد، از جمله مسأله جنگ بی تفاوت بوده‌اند و مسئولیت اجتماعی برایشان مفهومی ندارد (به قول معروف اگر دنیا را آب ببرد، این‌ها را خواب می‌برد) بیشتر طبقات مرقه جامعه. سوم آن‌هایی که خود را در صف انقلابی جا زده‌اند و به قیافه و شکل ظاهری، اسلامی و انقلابی‌اند ولی به محتوای طاغوتی که در شعار، صدایشان گوش فلک را کر کرده و پیشگامان شعارهای انقلابیند ولی در صحنه عمل مفقودند و غایب. چهارم آن‌هایی که علناً و آشکارا نسبت به جنگ در رابطه با انقلاب موضع خصمانه گرفته و در جهت خلاف جنگ و جبهه قدم برمی‌دارند (ضد انقلاب داخلی). دسته اول را می‌توان به دو دسته کرد: یکی آن‌هایی که در جبهه می‌رزمند، دیگری گروهی که در پشت جبهه در جهت جبهه کار می‌کنند. (شهید)

دانشجوی شهید سیدجوادعبدی

اول کار پدرم بعد نوشیدن چایی!

روزی در منزل شهید بودم. سید جواد در همان حین که مشغول درس خواندن بود چایی هم میل می‌کرد که پدرشان صدایشان زد. ایشان درحالی که لیوان چایی را به نیمه رسانده بودند با سرعت به طرف پدر می‌روند. به سید جواد

گفتم: "خاله جان، چایت را تمام کن بعد برو." اما ایشان در جواب گفتند: "خاله جان پدرم دارد صدایم می زند، اول کار پدرم بعد نوشیدن چایی. (دوست شهید)

دانشجوی شهید محمد حسین زینت بخش

تا زمانی که عملیات تمام نشود، به مشهد نمی آیم.

عملیات قادر با حضور لشکر نجف اشرف و گردان امام رضا (ع) به فرماندهی سید علی ابراهیمی و تعدادی هم از یگان های ارتش انجام شد. یکی از افراد که جهادگر بود و در آن عملیات شهید شد محمود زینت بخش بود. ایشان دانشجوی سال آخر راه ساختمان بودند و در آنجا مسئول راهسازی بودند. درست در همان زمانی که ما برای عملیات آماده می شدیم، مرتب از مشهد تماس می گرفتند و می گفتند که به آقای زینت بخش بگوئید جهت ثبت نام و انتخاب واحد بیایند و گرنه از درس عقب می مانند. ایشان در جواب می گفتند: «تا زمانی که عملیات تمام نشود، به مشهد نمی آیم.»

محمود در همین عملیات به فیض شهادت نائل آمد. شهید کاظمی فرمانده لشکر نجف اشرف وقتی مطلع شد که ایشان شهید شده است، آمد و سر شهید را به دامان گرفت و شروع به گریه کرد و دست هایش را به طرف بالا بلند کرد و گفت: «خدایا ببین ما چه عزیزانی را در جبهه از دست می دهیم.»

دانشجوی شهید محمد حسین مرادیان املشی

دانشگاه جبهه است

در بیان میزان علاقه او به جبهه، همین بس که مادر ایشان می گوید: «هر زمان به او می گفتم مادر، درست واجب است. می گفت: مادر جان! دانشگاه جبهه است.»

دانشجوی شهید سیداحمد نظام

وظیفه ما

او می گفت اگر همه به فکر زن و بچه شان باشند و به جبهه نروند دشمن ایران و اسلام را نابود می کند، پس این وظیفه ماست و باید برویم. (همسر شهید)

دانشجوی شهید علی جهان بین

وحدت

او عقیده داشت: «باید به داد محرومان و مظلومان برسیم و با آنان همدردی کنیم و نیازهایشان را تا حد امکان برآورده سازیم و سعی در اتحاد بین شیعه و سنی داشته باشیم»

دانشجوی شهید احمد طرزی برادر شهید محمد طرزی:

پس چه باک

اگر شهادت ما و خون ما باعث می‌شود که اسلام پایدار گردد و امام خمینی عمرش زیاد گردد و در ظهور حضرت مهدی «عج» تعجیل شود و مستضعفین آزاد گردند، پس چه باک. درس خواندن من به خاطر این بود که بهتر بتوانم قرآن را بخوانم و بفهمم و بهتر راه خدا را ادامه دهم.

دانشجوی شهید سید حمید احمدی:

محک

افرادی را که در رأس امور هستند تا موقعی دوست بدارید که در خط امام که خط حقیقی اسلام محمدی است حرکت کنند و انجام وظیفه نمایند، زیرا که ما ملاک مان اسلام است نه اشخاص، ما اشخاص را به اسلام محک می‌زنیم نه اسلام را به اشخاص.

دانشجوی شهید سعید خسرو جردی

اهم واجبات

سوال کردم به چه انگیزه ای می‌خواهی به جبهه بروی؟ گفت چند وقت پیش سخنرانی امام را گوش می‌کردم که در این سخنرانی فرمودند: پر کردن جبهه‌ها از اهم واجبات است. بالاخره واجب که باشد دلیلی ندارد که ما درس بخوانیم.

دانشجوی شهید سید جواد علوی مقدم

حاکمیت انقلاب باید.....

اولین دست نوشته شهید جواد که در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۲۲ بعد از اصابت ترکش به دستش نگاشته است این چنین است:

« ... پس از اصابت ترکش نفس شیطانی می گفت که خوب شد ترکش خوردم و مدتی می توانم بروم، ولی خودم فکر می کنم این اتفاق و از این قبیل امتحان ها، امتحان های کوچکی برای ما انسان های ضعیف است که ببینیم چه می کنیم.»

نیروی عمده رزمنده از طبقات محروم جامعه است و همین ها هستند که با تکیه بر ایمان خود توانسته اند ارتش تا دندان مسلح صدام را به زانو در آورند و بهترین تخصص ها را به وجود آورند، نه افرادی که تخصص دارند ولی چون ایمان ندارند نمی توانند از تخصص خود به نفع انقلاب استفاده کنند و حاکمیت انقلاب هم باید با جریانی باشد که برای انقلاب خون می دهند نه با یک عده ای که نه درد مردم را حس می کنند و نه عشق قلبی به امام و انقلاب دارند و فقط می خواهند خود را بر انقلاب تحمیل کنند

دانشجوی شهید جلال الدین موفق

تا آزادی قدس و کعبه

تقاضایم از مردم ایران خصوصا جوانان مسلمان این است که جنگ را تا پیروزی نهایی ادامه دهند تا محو تمام استکبار جهانی و آزادی کربلا، قدس عزیز و کعبه شریف از چنگال صهیونیسم. لحظه ای از پا ننشینید و پرچم افتاده از دست سربازان گمنام اسلام را به دست گیرید و تا فتح نهایی به پیش روید. یکی از عوامل مهم در پیروزی، صبر و استقامت و پایداری در امور است در عین حال که امری مشکل است. بر این سالکان طریق الهی بسیار دلنشین است و ما طعم شیرین استقامت را در طول هشت سال بعد از پیروزی انقلاب و شش سال جنگ پیروزمندانه به خوبی چشیده ایم. سفارش حقیر این است که جمهوری اسلامی را که ودیعه ای الهی است باید حفظ کرد و ملت مسلمان همان طوری که تاکنون در تمامی جبهه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی استقامت کرده اند، تا به ثمر رسیدن این نهال نو پا در صحنه های مختلف حضور مداوم و مسؤولانه داشته باشند و تا فتح و پیروزی نهایی به وظیفه شرعی عمل نمایند و مصداق عینی این شعار پر مفهوم باشند که: ما اهل کوفه نیستیم حسین تنها بماند مگر امت بمیرد امام تنها بماند.

بی علاقه گی به دنیا

ساده زندگی کردن و دوری از تجملات برای ایشان یک ارزش مهم بود و ایشان به مظاهر دنیا هیچ توجهی نداشتند، یکی از نمونه‌هایش را می‌توان مسئله قبول شدن در دانشگاه عنوان کرد که با این که می‌توانستند در دانشگاه تحصیل کنند و زندگی آرام و راحت و بدون هیچ دغدغه و نگرانی داشته باشند، ولی شرکت در جنگ را انتخاب کردند و آن را مهمترین وظیفه خود (در آن زمان) می‌دانستند. این خودش یک پیام عملی است که میزان علاقه‌مندی به معنویات و بی‌اهمیتی به مظاهر مادی و دنیوی را در ایشان نشان می‌دهد. (همسر شهید)

دانشجوی شهید حمدالله عابد مسرور خواه

راه.....

هر راهی غیر از راه امام خمینی به سوی گمراهی و تاریکی رفتنی است. ما زنده بمانیم که دین ما از بین برود؟ باید ما از بین برویم تا دین زنده بماند. آنچنان استوار بمانید که انشالله بنیاد ستم و ظلم و زور و استعمار را از جهان براندازید و حکومت به مستضعفان که حق خدائی آنان است برسد.

دانشجوی شهید حمید احمد نژاد

شرط کردم فقط...

تلویزیون جمهوری اسلامی داشت گوشه ای از اقدامات جهاد سازندگی بجزستان را پخش می کرد، بر فراز گنبد آب انباری که توسط جهاد بجزستان ساخته شده بود دستی بود با آرم جهاد سازندگی و دست دیگری که با رنگ اسپری آرم جهاد سازندگی را بر گنبد نقش می بست، دست را شناختم و به سید حمید گفتم: این دست تو نبود گفت: چرا. پرسیدم به چه دلیل خودت را نشان نداد در جواب گفت: از اول با فیلم بردار شرط کردم که فقط از دستم عکس بگیرد. (برادر شهید)

دانشجوی شهید سید محمد عرفانیان

خط خطی

عرفانیان چهره ای آشنا برای بچه های جبهه بود و همزمان با شرکت در دانشگاه، همچنان حضور خود را در دانشگاه انسان سازی (جبهه) حفظ می کرد و معتقد بود که هم درس خواندن برای انسان تکلیف است و هم جبهه رفتن. و می گفت: هر دو برایم تکلیف است، انجام می دهم.

شهید سید محمد را در خواب دیدم که از ما رو برگردانده بود. گفتم: محمد جان چه شده است؟ گفت: می خواستی چه شود، مگر عهد بستیم که دانشجوی خط امام باشیم، چرا شما خط خطی شدید؟! گفتم: چه کار کنم؟ گفت: دیر نشده، دوباره شروع کنید و برای اسلام کار کنید. من از خواب بیدار شدم و برای دانشجویان، این خواب را تعریف کردم؛ بعد همه جمع شدیم و به یاد ایشان در دانشگاه، دعای توسل خواندیم.

دانشجوی شهید محمد قاسمیان:

جریان ضد فرهنگی

و اما سخنی دارم با همسنگران دانشگاهیم، ای سنگرداران علم، ای یاران انقلاب در جبهه علم، هدفتان از تحصیل چیست؟ فکر کنید اگرهدف از تحصیلتان فقط خدمت به اسلام که همان خدمت به خلق است باشد، اگر هدف مقدس باشد، عالم چه ارزشی می یابد که اگر در راه کسب علم کشته شود شهید محسوب می گردد و گرنه همان علم، روز قیامت وبال است. ای عزیزان دانشجو، آیا با خود فکر کرده اید که برای اسلام چه کار مثبت انجا داده ایم؟ امروز روز حساسی است و اسلام غریب، اگر ما دیر بجنبیم اسلام را از ما خواهند گرفت. و شما ای امت اسلامی، مبادا با دیدن خطائی از مسئولین آن را به حساب انقلاب گذاشته و پشت به انقلاب کنید و امام عزیز را تنها بگذارید، در برابر مصائب صبور و مقاوم باشید

شهید خلیلی از مشاهده صحنه های فساد و بی بند باری زجر می کشید و می گفت: امروز می بینیم روسریها عقب می رود و لباس ها تنگ می شود و موسیقی از داخل مغازه و ماشین ها بگوش می رسد و هزاران بی بند و باری دیگر، به و الله قسم ناراحتی و درد ترکشهایی که به بدنم خورد به مراتب کمتر از درد مشاهده این صحنه ها بود، مگر نه این است که ما برای ریشه کن کردن فساد انقلاب کردیم؟ مگر جنگ را به خاطر رواج فساد و بی بند و باری، بر ما تحمیل نکردند؟ پس مسئولین چه می کنند؟ مگر بیانات امام را نمی شنوند؟ چرا اجازه می دهید نمک روی زخم خانواده شهدا پاشیده شود؟ چرا اجازه می دهید جوان های ما را به فساد بکشند؟ چرا اجازه می دهید عده ای هرزه و بی انصاف، با سرنوشت انقلاب بازی کنند؟ مگر نمی دانید که اینها یک جریان است. آمریکا که از حمله نظامی مایوس شده با این حربه به جنگ ما و انقلاب ما آمده و قصد محو اسلام را دارد. خدایا! به که باید بگویم در کشوری که به عنوان مملکت امام جعفر صادق (ع) در جهان مطرح است و آن هم در شهر مقدسی هم چون مشهد انسان نتواند به راحتی راه برود، یا باید چشم بسته راه برود و یا چشمش آلوده به گناه شود. ما اگر شیعه خوبی برای امام هشتم (ع) نیستیم لاقلاً باید

همسایه خوبی برای آن حضرت باشیم و بیش از این، دل امام را نرنجانیم. ای مسئولین محترم، اگر قادر به مبارزه با آنها نیستید به مردم واگذارید تا همانند مسئله منافقین حلش کنند.

چرا اجازه می‌دهید عده‌ای هرزه و بی‌انصاف، با سرنوشت انقلاب بازی کنند؟ مگر نمی‌دانید که اینها یک جریان است. آمریکا که از حمله نظامی مایوس شده با این حربه به جنگ ما و انقلاب ما آمده و قصد محو اسلام را دارد

دانشجوی شهید سیدحمید رضا فراشباقی

امرامام

از آنجایی که خانواده او تصور می‌کردند که وجود او در سنگر دانشگاه، کارسازتر خواهد بود، از او می‌خواهند تا از رفتن به جبهه منصرف شود. اما شهید می‌گوید: «چون امر امام است و اکنون جبهه‌ها به وجود یکایک ما احتیاج دارد، رفتن من ضروری است»

دانشجوی شهید غلامرضا هاشم آبادی

نامه‌ی شهید به دوستش جواد که گرایش غیر اسلام داشته:

آغاز سخن با تو ای هم‌سنگر، ای هم‌سخن، ای دوست... با تو چه بگویم که سخن بس زیاد است و من و قلبم تاب و توان این قلم‌فرسایی را نداریم و نمی‌دانم در چه راه فکر می‌کنی و به چه می‌اندیشی؟ ولی من از در دوستی سخن هایم را با تو آغاز می‌کنم و در سطح فکرم به تو هشدار می‌دهم و رازی را با تو می‌گویم. تو می‌دانی آدمیت چیست؟ که سخت مرا کلافه کرده و به هر در می‌زنم و از هر کس می‌پرسم، به هر گوشه‌ای می‌نگرم، به زندگی هم‌نوعان می‌نگرم، زندگی را چه عبث و چه بیهوده می‌بینم. این آدمیان چه آسان آدمیت خود را فراموش کرده‌اند و چه ساده از دنیای انسان‌ها نزول کرده‌اند. چرا؟ چرا ماده ما را این‌طور احاطه کرده؟ چرا مارکس می‌گوید زندگی ما فقط ماده و خدمت ماده است؟ چرا وی از مذهب متنفر است؟ پاسخ این چراها چیست؟ آری هم‌سخن، پاسخ واضح است. این عروس عشوه‌گر دهر، ما انسان‌های بی‌هدف را چه آسان فریفته و در بند خود گرفته و زندگی انسانیمان و روحانیمان را چه ساده به زندگی حیوانی و پست‌تر از آن ماده تبدیل نموده، به طوری که امروز شاهد و ناظر آنیم! و باند انسان نمای حیوان دوپا، برای تزیین کردن خانه‌ی خود و هرچه جلوه دادن مبلمان خانه و فراهم آوردن آسایش (آسایش این جسم خاکی و نه آسایش روح) چه آسان و چقدر بی‌شرم زندگی هم‌نوع خود، انسان، را فدای آن می‌کند و انسانی را مغز سرکش و روح تسلیم‌ناپذیر که هم‌نوع خاکیش را برده و بنده‌ی خود می‌کند و چه مصیبتی که (هرجا که کاخی بلند شود، پهلوی آن سهم هزاران انسان هدر رود) برای کاخ‌نشینی عده‌ای سفید پست‌تر از حیوان، هزاران انسان را

این روح سرکش فدا می‌کند. آری؛ این زندگی ماده و سراسر ماده است! چه خوب بود فکر می‌کردی و می‌اندیشیدی و به مارکس و دارودسته‌اش نفرت می‌جستی! آیا این است سرانجام ماده و در انحصار ماده بودن؟ نه برادر! نه جواد! ماده نمی‌تواند تو را از زنجیر اسارت روح آزاد نماید، ماده نمی‌تواند روحانیت و گذشت به وجود آورد.

اما فداکاری تو و انسانیت تو، زندگی اجتماعی را رنگ سعادت می‌دهد و تامین جامعه‌ی ایران و ایران انقلابی. ما ایرانیان اصیل قصد کرده‌ایم که زندگی و روحانیت اجدادمان را زنده کنیم، زندگی محمدوار و علی‌وار، و در پناه این زندگی با جهانیان و با ایران در دست ماده مبارزه کنیم و دنیا را از دست مادیون خلاص نمائیم و آن روز است که زندگی انسان‌ها سعادت واقعی را خواهد یافت. اَلَيْسَ الْيَوْمَ بِقَرِيبٍ

سخن من به تو ای هم‌سخن در این خرده‌کاغذ جز این است و به تو می‌گویم و نیز به خودم و به همه‌ی انسان‌ها که بیایید برای ساختن ایران آن‌طور که امامان می‌خواهند دست به دست هم دهیم و ماده را به ماده‌خواران واگذاریم. این زندگی حیوانی را واگذار نمائیم و با تمام وجود فریاد بزنییم جامعه‌ی توحیدی و اقتصاد توحیدی را در جامعه‌ی ایران و بلکه در دنیا خواهیم گسترد و به انسان‌ها و به نفس لوامه ارزش و اعتباری بیشتر قائلیم و همان‌طور که بزرگان دین ما می‌گویند و قرآن، کتاب سعادت‌مان و این شیوه و قانون همیشه نوین زندگی و این الهام‌بخش دل‌ها می‌گوید گرمی‌ترین انسان نزد خدا، پرهیزگارترین آنها است.

۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۸

دانشجوی شهید مجید ذباج

اگر پیامبر یا امام زمان هم می‌بود...

اینجانب با آگاهی کامل و برای مقابله با توطئه استکبارانه شرق و غرب که در منطقه می‌خواهند هرروز به طریقی به اسلام و مسلمین ضربه بزنند اعزام به جبهه شدم. اگر می‌گویند این جنگ اسلامی نیست یا انگیزه‌ی اسلامی ندارد واقعا دروغ می‌گویند چرا که در جبهه فقط اسلام و رضای خدا حاکم است بنابراین کسانی به جبهه اهمیتی نمی‌دهند همان کسانی هستند اگر پیامبر یا امام زمان هم می‌بود در آن زمان هم به جبهه نمی‌رفتند. (شهید)

سبقت

مجید دوست همکلاسی داشت که تحت تاثیر برخی اندیشه‌ها و گروه‌هایی که در آن زمان فعال بودند وبا انقلاب و رهبری میانه خوبی نداشتند بود. مجید پس از برگشتن از جبهه در مرحله اول، با این دوست همکلاسی صحبت‌های فراوانی نموده بود و با اندیشه‌ها و رفتارش سعی کرده بود این دوست دیرین را تحت تاثیر قرار داده و افکارش را تغییر

دهد. از سخنانی که بین آن دو رد و بدل شده بود اطلاع چندانی ندارم، اما میدانم که مجید آنچنان او را منقلب ساخته بود که این دوست قدیمی راهی جبهه شد و پس از مدتی به فیض شهادت نائل گشت. (دوست شهید)

باید بروم تا به او برسم

هنگامی که برای بار دوم می خواست به جبهه برود به او گفتم: پسر، تو یک بار رفته ای و برادرانت نیز چندین بار رفته اند، این مرتبه دانشگاهت را به پایان برسان سپس عزم جبهه نما. قاطعانه جواب داد: اکنون هم نیز وظیفه من است نه برادرانم که ازدواج کرده اند و دارای زن و فرزند می باشند. به علاوه من از دوست شهیدم عقب افتادم، باید بروم تا به او برسم. (مادر شهید)

دانشجوی شهید محمد موحد تاتار

یا باید خدا را راضی کنید یا...

در زندگیتان همیشه از خدا اطاعت کنید و به خشنودی او دل ببندید. شما در این حیات مادی دنیا که به پر کاهی نمی‌ارزد یا باید خدا را راضی کنید یا مردم را. خداوند واحد است و سریع هم راضی می‌شود (یا سریع الرضا) ولی وای از مردم، تعدادشان زیاد و راضی کردنشان بس مشکل است. امروز اولین روز هفته جنگ است، جنگی که بین اسلام و کفر می باشد نه بین دو کشور جنگی که ابر قدرتها بر ملت اسلامی ما تحمیل کردند و به خیال خام خود می خواستند ظرف یک هفته تهران متصرف شود البته آنها حق داشتند چنین پندارند چونکه در آن زمان هنوز نیروهای روحی نضج نگرفته بود و بر ارتش ما هنوز فرهنگ رضاشاهی حاکم بود. ولی آنها از نیروی ایمان ملت ما بی خبر بودند. از خداوند می‌خواهم همانطور که لطف کرد و مرا نیرو بخشید تا در دانشگاه قبول شوم، لطف کند مرا در دانشگاه کربلای حسینی نیز قبول نماید و هر چند که لیاقت شهادت را ندارم ولی این فوز عظیم را نصیبم بگرداند. (شهید)

از لحاظ قناعت قانع بود و بیشتر مواقع ما را به قناعت نصیحت می کرد و می گفت امام عزیز ما را به قناعت و اینکه می توانیم نان وسیب زمینی استفاده کنیم سفارش کردند (مادر شهید)

تحلیل دانشجوی شهید مسعود ارشادی از جنگ:

هدف ابر قدرت‌ها از جنگ چند چیز بوده است: ۱- از بین بودن اسلام و حکومت اسلامی ۲- تسلیم و مهار کردن مجدد ملت ما در برابر آمریکا و شوروی ۳- وابسته کردن کشور ما در ابعاد اقتصادی و نظامی ۴- احیای آبروی از دست رفته آمریکا ۵- به روی کار آوردن خطوط غرب زده و از صحنه خارج کردن خط امام

اما می‌بینیم که جنگ برعکس دیدگاه‌های آن به نفع ما تمام شد، مانند:

- ۱- تثبیت و صدور انقلاب اسلامی در جهان ۲- آب دیدگی مردم و در آمدن از حالت راحت طلبی
 - ۳- شناسایی چهره نفاق و شیطانی قدرت های بزرگ ۴- آشنایی به قدرت خداوند و امدادهای غیبی ۵- انسجام ملت ۶- همدلی مردم ۷- جوشیدن استعداد و شکوفایی و خلاقیت و سازندگی در زمینه صنعت و فرهنگ
- ان شاءالله روزی برسد که این تحصیلکرده‌های مدرک زده ما به درجه‌ای از خلوص برسند و نور معرفت الهی را در درون خود احساس کنند و حاضر شوند بدون هیچ گونه توقع و ادعایی و یا حتی تشکری به این مردم خدمت کنند و آنها را که بی دریغ امکانات خود را در راه ترقی و کسب مدارج تحصیلی عالی به این گروه سرمایه گذاری کرده‌اند ولی نعمت خود بدانند.

دانشجوی شهید جاوید الاثر هادی بناء رضوی

سیگار..

هادی به اجرای مبانی و اصول اسلامی، اعتقادی خاص داشت؛ امر به معروف و نهی از منکر را سرلوحه کارهای خود قرار داده بود و در همین زمینه به فعالیت هایی در دانشگاه می‌پرداخت. او طی یکی از فعالیت های خود بخشنامه‌ای را به تصویب ریاست دانشگاه رساند که به موجب آن هیچ کدام از دانشجویان و استادان حق سیگار کشیدن در محیط کلاس و دانشگاه را نداشتند

دانشجوی شهید محمود امیر خانی

بسیجی ساده

علی رغم مشغله و کار شبانه روزی، در دانشگاه فردوسی مشهد در رشته زمین شناسی هم مشغول تحصیل می شود. با شروع جنگ تحمیلی تصمیم می گیرد تا به جبهه های نبرد بشتابد. در این مقطع است که زیر فشار سنگین نصایح خیر خواهانه و دوستان قرار می گیرد. جملگی او را تشویق و نصیحت می کنند که درسش را بخواند ولی محمود در این باره چنین می نویسد: این سوال برایم همیشه مطرح بود که آیا تحصیل با شرایط خاص خارج از کشور و خصوصا در این مقطع زمانی و شرایط حساس، چه نقشی می تواند داشته باشد؟ آیا لحظات حساس تاریخی دوباره تکرار خواهند شد؟ آیا فردا در هر شرایطی افسوس این لحظه ها را نخواهم خورد؟ و چند سوال پی در پی و این چنین بود که دست از خود شستم و در واقع، طریق را جستم و عاشقانه به آن دل بستم. باور کنید حتی یک نفر به این کار

تشویقم نکرد... و همه برایم تاسف خوردند و دلداری ام دادند و راه جلوی پایم می گذاشتند و تشویق به برگشت و ادامه ی تحصیل می کردند و ای کاش می توانستم حالی شان کنم که ... محمود به عنوان بسیجی ساده عازم جبهه می شود.

دانشجوی شهید هادی شریعتمداری

امام من گفته

وقتی هادی از جبهه برمی گشت، لباس هایش خاکی بود. از او می پرسیدم: کجا بودی؟ می گفت: مسافرت. گاهی اوقات می گفتم: «دیگر جبهه نرو، بس است. بگذار تا دیگران هم به جبهه بروند». هادی در جواب می گفت: رهبر و امام من گفته است که هر کس توان جبهه رفتن دارد، باید برود. من هم توان این کار را دارم. (پدر شهید)

هواگرم است

در هوای گرم تابستان، هنگام اذان، هادی به تمام اعضاء خانواده می گفت: باید مسجد برویم و نماز جاعت بخوانیم. ما به او می گفتم: هوا گرم است، اما او در جواب می گفت: هوا گرم است یعنی چه؟ «مسجد را برای ما مسلمانانها ساخته اند که در آنجا نماز بخوانیم نه فقط برای پیرمرد و پیرزن ها. باید چند نفر جوان نیز به مسجد بروند و در نماز جماعت شرکت کنند تا بقیه تشویق شوند و به مسجد بیایند». من که پدرش بودم تعجب می کردم که هادی این خصوصیات را از کجا به دست آورده بود. (پدر شهید)

دانشجوی شهید جلال سهلی

اگر خدا نخواهد

همیشه می گفت: در بین درختان سرگردان بیابان به دنبال شهادت هستم. او می گفت: در منطقه با تعداد زیادی نیرو، مسافتی طولانی را پیموده بودیم و بعد از آنجا متوجه شدیم آنجا میدان مین بوده و هیچ مینی عمل نکرده و منفجر نشده است. (پدر شهید)

دانشجوی شهید علیرضانجفی سمنانی

آن قدر نیرو گرفتیم که ..

عملیات والفجر یک بود توسط یک خائن لو رفته بود. منطقه ۳۰ کیلومتر مربع وسعت داشت و عراقی ها توسط نهصد قبضه کاتیوشا و خمپاره و به صورت ۲۴ ساعته آنجا را زیر آتش گرفته بودند. سه روز گذشت و ما در کانال هایی بودیم

که سه متر طول و سه مرت عرض داشت و گلوله مدام در آن می افتاد و نصف گردان مجروح یا شهید شدند. ظهر بود و هوا خیلی گرم بود فرمانده گردان گفت: «بلند شوید، باید برویم و خط را بشکنیم، گردان ولی الله جلو است و اکثر نیروهایشان شهید شده و خط خالی شده است، سریعاً باید خودمان را برسانیم و در خط جایگزین شویم.» بلند شدیم و با وجود اینکه در تیررس مستقیم دشمن بودیم، حدوداً ۱۰۰ یا ۲۰۰ متر را با سرعت دویدیم و وارد کانال آن طرف تر شدیم. چند متر که جلوتر رفتیم، دیدیم وسط کانال یک نفر افتاده بود و باید از رویش رد شویم. آمدیم که رد شویم، یکی از پشت صدا زد که این شهید نشده، زنده است. تعجب کردم و گفتم: اینکه با صورت توی رمل ها افتاده است. یکی سرش را بلند کرد و دیدیم تمام صورت و گوش هایش پر شن است با قمقمه آب روی صورتش ریخت و دیدم یک لحظه سرش تکان خورد و فهمیدیم از شدت تشنگی آنجا افتاده است و بعد او را به عقب بردیم. در کانال حتی جرأت سر بلند کردن نداشتیم، علیرضا یک لحظه جفت پا پرید لب کانال و ایستاد و با آر پی جی به طرف عراقی ها شلیک می کرد. با این کارش، همه آن قدر نیرو گرفتیم که بلند شدیم و الله اکبر گفتیم و حمله کردیم. گلوله آر پی جی اش به سنگر عراقی ها خورده بود و چند نفر از آنها مجروح شده بودند. وقتی دیدیم آنها فرار می کردند تازه متوجه شدیم که چقدر با ما فاصله کمی داشتند. علیرضا رفت و دیگر او را ندیدم و با خود گفتم: حتماً شهید شده است در هر جایی به دنبالش بودم تا اینکه با کمال تعجب دیدم دستش به گردنش آویزان است. بعداً از بچه ها شنیدم او در عملیات به آن طرف کانال می رفته و به طرف عراقی شلیک می کرده و دوباره باز می گشته و کوله اش را از گلوله پر می کرده و می رفته و در عملیات فقط دستش مجروح شده است. حسن حسن زاده (همرزم شهید)

دانشجوی شهید مجید ذواشکیانی

فراغت

در اوقات فراغتش زیاد مطالعه می کرد. کتابهای نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و کتابهای آقای مطهری را زیاد مطالعه می کرد. توصیه می کرد به دیدار اقوام و فامیل برویم. نقاش و خطاط بود، نقاشی های زیبایی می کشید. با بچه ها در کوچه فوتبال بازی می کرد و اهمیت زیادی به قول و قرارهایش می داد و خیلی متواضع و فروتن بود. اگر کسی را می دید که بد حجاب است خیلی ناراحت و عصبانی می شد. در زمان انقلاب فرهنگی که دانشگاهها تعطیل شد، بیکار نماند و در آهنگری مشغول به کار شد. (مادر شهید)

اینجا دانشگاه

می گفت: امام را تنها نگذارید، رزمندگان برای حیثیت این سرزمین و نظام تلاش می کنند، قدر خون شهدا را بدانید و راه آنها را ادامه بدهید. زمانیکه جبهه رفته بود زیاد مرخصی نمی آمد و مرخصی هایش را به دوستانش می داد. در نامه اش نوشته بود به هر کس که می خواهد به دانشگاه برود بگوئید: به جبهه بیاید، اینجا دانشگاه است. (مادر شهید)

دانشجوی شهید مهدی زارع

من نباخته ام بلکه برده ام

مادرم این یک فاجعه است، اگر چنان بر سر و رویت زنی و فریاد کشی و دشمن را خوشحال نمایی تا خدای ناکرده اراده خداوند برگردد و این نیت بر تو نبخشوده، تحفه ات در نزدش بی ارزش جلوه کند و کلا مورد قبول حق تعالی واقع نشود. مادر جان، مایلم در شهادتم صبری زینب وار داشته باشی.

من این راه را آگاهانه انتخاب نمودم و معتقدم که من نباخته ام بلکه برده ام، من خوشحالم تا اینقدر رشد نمودم، تا قدرت پیدا کردم از دنیا با همه زرق و برق هایش و از شیطان با همه وسوسه هایش خود را آزاد نمایم و به بی نهایت گمگشته انسان ها بپیوندم. من همانطور که قبلا گفته بودم، کربلا با حمله ما و آزاد سازی بستان در شرف آزادی است و حکومت اسلامی، در عراق بر پا خواهد شد.

برادر تو راه اصیل انقلاب را ادامه بده. اسلام و روحانیت متعهد را رها مکن، از دنیا استفاده کم و به آن وابسته مشو. برادر جان، شهادت رشد نهایی یک انسان است شهادت غیر از مرگ است.

مرگ نفعی شدن است، شهادت به هدف رسیدن، هدفی که باید لنگان لنگان به آن بررسی با شهادت خویش، با جهش انقلابی به آن رسیده ای. بنابراین برای من ناراحت نباش، خود سعی کن که خدا را در قلب زنده کنی.

پس شهادت، تشریفات مرگ های معمولی را ندارد. شهید خود مختار و خوشحال به سوی خدا می رود. تشریفات ناراحتی اقوام و خویشان، تا یک سال و چهل روز نشستن و شادی نمودن برای مردن من است، نه شهادت. (شهید)

نباید مزد گرفت

شهید با جهاد سازندگی همکاری می کرد و از جهاد حقوق نمی گرفت ولی برای امرار معاش و زندگی اش رفته بود آموزش و پرورش و چند جلسه کلاس زبان برداشته بود و تدریس می کرد او می گفت در کار جهاد که برای رشد جامعه اسلامی است نباید مزد گرفت.

شهید عشق و علاقه زیادی نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت به ویژه حضرت مهدی (عج) داشت او در جلسات مذهبی صحبت و سخنرانی می کرد و در خصوص امام زمان (عج) نوشته هایی هم داشت و مطالعه می کرد.

شهید نسبت به عقاید انحرافی حساس بود و با افرادی که منحرف بودند با استدلال مباحثه می کرد و گاهی اوقات شب ها تا اواخر شب مطالعه می کرد وقتی به او می گفتیم چرا اینقدر مطالعه می کنی می گفت با کمونیست ها باید با دلیل و مدرک حرف زد. (برادر شهید)

دانشجوی شهید ناصر صفری

با اینکه در آمریکا درس خواند...

وقتی از سرکار بر می‌گشت روی زمین می‌خوابید، می‌گفتم: مادر تشک برات بندازم، می‌گفت: نه اگر شما ببینید که اونجا چه جور می‌خوابند هیچ وقت روی تشک نمی‌خوابید، و اون سرش را روی زمین می‌گذشت. چون فقر را می‌دید و خودش از حداقل امکانات هم استفاده نمی‌کرد. ساده می‌پوشید و ساده می‌خورد، اگر رنگین‌ترین غذاها توی سفره می‌بود، ساده‌ترین آنها را برای خوردن انتخاب می‌کرد. ارتباطش با بزرگترها بسیار عالی بود و هیچ وقت پرخاش نمی‌کرد، لطافت صدای ایشون هنوز توی گوشم هست، هیچ وقت بلند صحبت نکرد و من صدای بلند از ایشون نشنیدم. با اینکه ۴، ۵ سال در آمریکا درس خواند ولی بسیار مذهبی، ساده پوش و مهربان بود. (مادر شهید)

وحدت

از کسانی که در راس حکومت هستند و صادق هم میباشند می‌خواهم وحدت خود را بازیابند همچنان که امامان گفته است این وحدت بود که ما را به پیروزی رساند. (شهید)

دانشجوی شهید حسن فتاحی ثانی

ساختن خرابه‌ها

الان وقت ساختن خرابه‌هاست باید هر چه زودتر سازندگی را شروع کنیم اگر نیت ما خیر باشد عمل ما بیشتر از حرفمان اثر می‌گذارد. (شهید)

جدایی دین از علم

او معتقد بود، عدم تعهد یک عالم و متفکر با بی‌عملی و بی‌فکری او مساوی است. شهید می‌گفت: جدایی دین از علم به همان اندازه خطرناک است که جدایی دین از سیاست خطر دارد. (دوست شهید)

ترک اعتیاد

در روستای دو چاهی عده‌ی زیادی اعتیاد داشتند و حسن در بدو ورود به روستا ترک اعتیاد و رعایت مسایل بهداشتی را در اولویت کاری اش قرار داد و روزهای گرم تابستان و سرد زمستان را عاشقانه تلاش می‌کرد. روزی یکی از اهالی روستا، دچار دردهای موضعی ناشی از ترک اعتیاد شده بود، بی‌قرار سر به صحرا گذاشت و چند روز ناپدید بود، حسن نیز روزها در هوای گرم و سوزان کویر به دنبال گمشده‌اش می‌گشت تا بالاخره او را مدهوش در بیابان یافت. کیلومترها او را بر دوش گرفت تا او را به آغوش خانواده بازگرداند. (دوست شهید)

دانشجوی شهید محسن مشایخان

درس خواندن

وقتی که فرزندم می خواست برود، به او گفتم: چه مسولیتی تو جبهه داری گفت: آرپی جی زن. به او گفتم شما بار اولتونه که می خواهی بری نمی توانی، ممکن است برایت خطری یا اتفاقی پیش بیاد. پسرم گفت: کسی که قدم در این راه بگذارد کشته شدن هم برایش مهم نیست. به او گفتم: حداقل می گذاشتی درسهایت تمام شود. محسن گفت: برای درس خواندن همیشه وقت هست (مادر شهید)

دانشجوی شهید حسن نیک رفتار:

نهمین بار

ازینکه پسر تون جبهه میرفتند آیا رضایت داشتید؟

بله با کمال میل فقط چون ایشون درس میخواندند و چون سری نهم، نهمین بار اعزام شد گفتم بابا شما که میری اونجا از درست عقب نمونی؟ گفت درس واقعی اونجاست از اونجا که برگشتیم بعد هم میتونیم درسمون رو ادامه بدیم ولی الان که دشمن اومده تو خاک ما درس خوندن چندان به درد ما نمیخوره و زمانی درس خوندن به درد میخوره که مملکت دست خودمون باشه (پدر شهید)

فراز هایی از وصیت نامه شهید حسن نیک رفتار:

پس از چهارده قرن

بارالها! مرا از سپاهیانت قرار بده که براستی سپاه تو همیشه غالب است، ما امروز مانند ماهی در دریایی از نعمات خداوند قرار گرفته ایم لکن قدر آب را نمیدانیم. امروز پس از چهارده قرن احکام خدا بر روی زمین جاری می شود و این احکامی که پیامبر عظیم الشان آن همه برایش زحمت کشید و فرق علی(ع) بخاطر آن شکافته شد و جگر امام

حسن مجتبی(ع) بخاطر آن پاره پاره شد و خون اباعبدالله حسین(ع) و فرزندان و اصحابش بخاطر آن ریخته شد و زینب کبری(س) و اولاد رسول خدا که به اسارت رفتند بخاطر اجر اشیدن احکام الهی بود.

زندگی باشرف و زندگی حیوانی

در دنیا انسانهایی هستند که در ظاهر زنده اند نفس می کشند، راه می روند، حرف می زنند، زندگی می کنند، اما در حقیقت اسیر دنیا و برده زندگی و ذلیل حوادث هستند و از خود اراده و اختیار ندارند آلت بلا اراده عوامل طبیعتند، در مقابل مرگ وحشت زده و زبونند برای آنکه زندگی کنند آنچنان به ذلت و اسارت تن در میدهند و در قفس احتیاجات کثیف مادی اسیر میشوند و قیود و حدود مادی مثل تار عنکبوت آنچنان آنها را اسیر و برده میکنند که در حقیقت مرده اند و حیات آنها معادل مرگ و نیستی است. بین زندگی و مرگ آنها تفاوتی وجود ندارد. اینها همانند کرمی هستند که در لجن می لولند و به استشمام بوی تعفن و ننگ و ذلت دلشان خوش است. اما انسانهای آزاد هم هستند که کوتاه زندگی می کنند ولی تا آنجا زنده هستند که برآستی زندگی کنند به اختیار خود نفس می کشند سرور و آقای حیات خود هستند. از کسی و چیزی نمی ترسند، محکوم اراده دیگری نیستند، اسیر و ذلیل و زبون نیستند دیگران تسلیم او هستند. محیط تحت تاثیر اراده آنها قرار میگیرد خواسته آنها در همه جا جاری میشود و تا زنده هستند برآستی زندگی میکنند. از مرگ نمیترسند هیچ چیزی آزادی آنها را محدود نمیکند، هیچ عاملی حتی مرگ آنها را ذلیل و زبون نمیکند و هنگامیکه مرگ فرارسید با کمال افتخار و شرف آنرا میپذیرد و زندگی پرثمر دیگری را شروع میکنند و رمز قدرت و شخصیت آنها در همین جا است که اسیر زندگی نیستند. انسان میتواند آزاده باشد و تا وقتی زنده است با افتخار و شرف زندگی میکند و هنگامیکه مرگ فرارسید آنرا با آغوش باز میپذیرد و این انسان تا وقتی زنده است از موجودیت خود لذت میبرد چنین زندگی ممکن است کوتاه باشد اما ثمربخش تر از هزارها و قرن ها زندگی است. بیایید چنین زندگی را انتخاب کنیم.

حقانیت

ما افتخار میکنیم که ابرقدرتها و نوکران پست آنها اسلام و انقلاب ما را بکوبند و با آن دشمنی کنند ما به حقانیت خود مطمئن میشویم زیرا اگر ملک حسین، ملک حسن، و ملک خالد و شیخ نشینها و صدام یزیدی از انقلاب ما دفاع میکردند میبایستی در اصالت خود شک میکردیم.

ما برمیخیزیم و با آنچنان ضربتی پوزه این مزدوران و مهره های شرق و غرب را خرد میکنیم که درس عبرتی برای او و همه متجاوزین باشد.

معرکه ذلت و شرف

نوکر اجنبی بودن که افتخار نمیدهد اما غرور سربازی و افتخار انسانی وقتی حاصل میشود که با قدرت ایمان و اسلحه شهادت ابرقدرتها را از میهن خود بیرون بریزی و یکه و تنها در مقابل طاغوتها بایستی و با هرچه ظلم و فساد است

بستیزی و پشتیبان محرومان و مستضعفان دنیا باشی و پیروزی عدل و حق را در سرتاسر عالم نوید دهی. این است معرکه ذلت و شرف جایی که دیگر مرگ و زندگی مطرح نیست. زنده ماندن مهم نیست. شهید شدن مهم نیست. مسئله شرف و رسالت و تعهد و مسئولیت است.

حدود الهی

اینک ای نسلهای آینده، ای نغمه گران استقلال، ای پیام رسانان خون برادران شهید، پاس بدارید این خونها را، قدر بدانید این زحمتهای را، پاس داشتن خون شهدا نگهداشتن حدود الهی است، پیروی خالصانه از امام عزیز است. پیروی از امام عزیز امکان پذیر نیست الا به اینکه نفس را بکشیم که جهاد اکبر است

یاور مسئولین

در تمام مسائل مسئولین را یار و یاور باشید و کمتر مشکلات را به رخ بکشید که خدا شاهد است همگی مسئولید. برای آنها محرم راز باشید نه اینکه خودتان برملاکننده مشکلات و کمبودها باشید.

بوریا

اینقدر خودتان را به دنیای فانی وابسته نسازید و مقداری به خود آید مگر این چندسال که انسان عمر میکند چه فایده و سودی جز معصیت و گناه داشته است. مگر کسانی که به کاخهای سر به فلک کشیده و ثروت‌های هنگفت رسیده اند در وقت مردن چه چیزی جز بوریا با خود به همراه برده اند. و تنها چیزی که از آنها باقی مانده همان اعمال صالح یا اعمال شر افراد است.

نه با عشق به شهادت

در چنین موقعیتی نه تنها شهادت بلکه حتی فکر شهادت نیز فرصت طلبی است. پس من نه با عشق به شهادت و نه با هدف اینکه از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنم و نه به این منظور که به جبهه بروم و شهید شوم و ازین دنیا خلاص شوم و خود را از گرفتاریها و بدبختی های آن آزاد کنم به جبهه نرفتم، بلکه خدا خودش میداند که همیشه از او میخواستم که به من توفیق خدمت و اطاعت و عبادت عطا بفرماید.

تبریک

شما پدر مادر عزیزم! هیچگونه کسالتی و ناراحتی به خود راه نداده زیرا امانتی بوده است که خدا داده است و باز پس گرفته و خدا را شکر نمایید که خداوند لطفی را نسبت به خانواده ی شما روا داشته و به این فوز عظیم افتخار نمایید و کسانی که به شما تسلیت عرض میکنند تسلیت آنها را نپذیرفته و به آنها بگویید که تبریک بگویند.

هزاران بار

این راهی که من انتخاب نمودم آگاهانه بوده و کوچکترین شکی بر این مسیر و هدفی که انتخاب نموده ام ندارم و این شناختی که نسبت به ارزشهای اسلامی پیدا نموده ام آماده ام که در این راه هزاران بار زنده شوم و باز جان خود را تسلیم حق نمایم. و خواستم که در بستر نمیرم بلکه کشته شوم و بخون خود بغلتم و حتی بسوزم و خاکستر شوم و از بین بروم تا بدنم نیز گوشه ای از این دار فانی را اشغال نکند و با تمام وجود و با تمام هستی و نیستی ام بسوی او پر بگشایم.

راه قصاص

تنها راه قصاص خون من از طریق ادامه راهم که همان حمایت از اسلام و جمهوری اسلامی و امام امت است میباشد لذا بدانید که هرکس که در راه تقویت جمهوری اسلامی و پشتیبانی رهبر انقلاب بیشتر کوشش کند پاسداری از خون مرا که نه، اطاعت از خدای باریتعالی را بهتر انجام داده است و لحظه ای دست از مبارزه و کوشش در راه خدا که همان منتظر واقعی امام زمان بودن است برندارید. بدان امید که روزی رخس زودده شود و دیده ها به جمالش منور شوند.

دانشجوی شهید سیدعلی میررضایی

نذر

از اولین دقایقی که در پادگان مشهد بودم، یکسره دعا میکردم که "خدایا مبادا منی جلوی رفتن من به جبهه بشود." نذر کردم مقداری پول برای فقرا وسی دورتسبیح حضرت زهرا(ع) نذر کردم تا بتوانم برای آموزش تاکتیکی پادگانهای نظامی اعزام شوم. (شهید)

آب زمزم

برادرم می گفت در یکی از عملیات ها تشنگی عجیبی بر ما فشار می آورد و آب نوشیدن ما در حال اتمام بود. نمی دانستیم چکار کنیم. کم کم رمق از ما گرفته شده بود. در همان حال که بچه ها در تکاپوی کندن سنگر بودند، ناگهان صدای زوزه ی خمپاره ای بلند شد و همه ی بچه ها خودشون رو روی زمین انداختند. با خودمون فکر کردیم که خمپاره به یکی از ما برخورد کرده باشه. ولی وقتی همه از جا بلند شدیم، با کمال تعجب دیدیم که خمپاره به کوهی در آن نزدیکی برخورد کرده و در کنار آن سوراخ بزرگی به وجود آمده است. خوب که نگاه کردیم دیدیم از داخل آن سوراخ نم نم آب دیده میشود. زمانی که انجا را کندیدم آب از آنجا جاری شد. در آن لحظه تمام بچه ها سربه سجده ی شکر نهادند و دیدگان همه پراشک شد. (خواهر شهید)

دانشجوی شهید علی صفری شیرازی

۴ ساعت استراحت

شهید در جبهه به عنوان مسئول گروه تخریب لشگر ۲۱ امام رضا (ع) مشغول خدمت بود و علاوه بر این فعالیت در رابطه با مسائل تخریب طرح های بسیار موثر و پیشرفته ای را ارائه داد بطوری که چندین ماه به تکمیل آنها (در مکان های مربوطه) پرداخت که در حال حاضر مقدار بسیاری از آنها به تولید انبوه رسیده و مورد استفاده رزمندگان اسلام قرار می گیرد. مجموعاً ۲۳ ماه در جبهه های حق علیه باطل حضور داشت و توانست علاوه بر فعالیت های مذکور با تلاشی پیگیر، تعمیرگاه الکترونیک لشگر ۵ نصر را راه اندازی نماید. زمانی که به مشهد می آمد علاوه بر ادامه تحصیل جهت تأمین هزینه های تحصیل به تولید و ساخت تابلو های صنعتی و امور برق کارخانجات مشغول می شد و در ۲۴ ساعت بیش از ۴-۵ ساعت استراحت نمی کرد. علاوه بر این فعالیت هایشان از مسائل سیاسی و اجتماعی روز غافل نبود و مرتباً اخبار و مسائل روز را دنبال می کرد

دانشجوی شهید محمود زرقانی

فقط برای امتحانات

تا جبهه هست باید برویم و این وظیفه ی ماست و نباید دست از تلاش برداریم تا شهادت یا پیروزی نصیب ما شود. از این رو در هر فرصتی که بدست می آورد عازم جبهه می شد. در مواقعی که جبهه به نیروی بیشتری نیاز داشت، درس های خود را در جبهه میخواند و فقط برای امتحانات به دانشگاه می آمد

دانشجوی شهید مسعود فغفور مغربی

کفش نو

در سال دوم دانشگاه به او به خاطر موفقیت در تحصیل جایزه دادند. کفش نو را خاک به آن می زد تا نو به نظر نرسد. می گفت من خجالت می کشم که با کفش نو به دانشگاه بروم، چون خیلی ها ندارند.

دانشجوی شهید حسین خانزاده تهرانی:

صندوق جنگ

در مجلسی که برایم بر پا می کنید جانب صرفه جویی را گرفته و هزینه اضافه را به صندوق جنگ بریزید و اینکه اگر طلب برپا نکردن مجلس بودم - این امر شما را ناراحت می‌کند ، لذا چنین خواستم که هزینه شب چهلم را تماما به صندوق جنگ بریزید.

دانشجوی شهید احمدمولایی قاسم آباد:

زندگی بی نهایت

عزیزانم قدر جوانی و قدرتان را بدانید و آن را به بطالت سپری نکنید و سعی کنید اعمالتان را بیشتر مورد سنجش قرار دهید و توجه کنید که تفریحات سالم باشد و برای سرگرمی خود باعث غضب خداوند و یا آزار دیگران نشوید و بکوشید به کارهایتان رنگ خدایی بدهید و و از یاد خدا غافل نشوید . خدایا به صالحان عزت ، به عاشقان شدت ، به مردان همت ، به زنان ما عفت، به جوانان ما قدرت، به همه ما اطاعت از امام امت ، به دلدادگان شهادت ، به حاکمیت اسلام وسعت و به یاوران دینت حرکت پر برکت عنایت فرما . آمین یا رب العالمین. ما تشنگان شربت پاک شهادتیم

ما رهروان خط سرخ امامتیم

ما دل به این دو روزه دنیا نبسته ایم

ما در هوای زندگی بی نهایتیم

دانشجوی شهید اسکندر آرمین:

تکرار ماجرای بنی اسرائیل

امام عزیز راه عزت و سعادت را به ما نشان دادند . بدانید اگر می‌خواهید خوار نباشید و اگر می‌خواهید ماجرای قوم بنی اسرائیل برایتان تکرار نشود، از اطاعت او غفلت نورزید

دانشجوی شهید اصغرولی نژاد

کام یا ناکام؟

مادرم چون کوه باش و مانند آن استقامت کن ، می دانم که برای من زحمت بسیار زیادی کشیده ای و من نتوانسته ام از پس این همه زحمت برآیم ، امیدوارم که مرا ببخشی من افتخار می کنم که فرزند شما هستم . امیدوار هستم که به من ناکام نگوئید که من به کام رسیدم از شما می‌خواهم که برایم نقل و شیرینی بدهید. هیچگاه خطر آمریکا از یاد نبرید . آری شهادت در راه خدا، پیروزی و سعادت است ؛ خداوند مرگ آگاهانه را نصیب ما سازد.

مرگ بر آمریکا

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار .

فقط بنده خدا - اصغر ولی نژاد

دانشجوی شهید علی اکبر نعمتی

پدر و پسر، در یک روز

مادر شهید: نماز ایشان همیشه در مسجد بود در عملیات کربلای پنج به همراه پدر بزرگوارشان در یکروز به لقاء الهی پیوستند. یک روز به من (مادر) گفت: می گذاری جبهه بروم خودم راضی بودم پدرش را هم راضی کردم پدرش گفت نه .گفتم اگر تو (خطاب به همسر) شهید بشوی برای پدر و مادرت خوب است ولی اگر این (علی اکبر) شهادت نصیبش شود و شهید شود فایده اش برای من است با هم همراه شدند ۳ ماه رفتند و آمدند و دفعه بعد هردو پدر و پسر، در یک روز به فیض شهادت نائل شدند.

دانشجوی شهید جواد رئیس‌یان

لباس نیم‌مدار

برادرم جواد توسط بسیج به جبهه اعزام شد روزی که به جبهه می رفت یک دست لباس نیم‌مدار پوشیده بود به او گفتم جواد این چه لباسی است که پوشیدی گفت اگر اسیر یا شهید شدم نمی‌خواهم ذره ای از من به آنها نفع برسد حتی اگر یه دست لباس یا یک جفت کفش باشد (برادر شهید)

چهار کلاس سواد

شب‌ی که قرار بود عملیات قادر ۴ انجام گیرد جواد چون فرمانده بود به بچه های گروه می گوید شما عقب نشینی کنید چون عملیات لو رفته من اینها را مشغول می کنم شما عقب نشینی کنید. یکی از بچه ها می گوید جواد شما تحصیل کرده هستید اگر رشته ای را که در آن تحصیل می کنی ادامه دهی برای جامعه مفید واقع میشوی در حالیکه وجود ما برای هیچ کس نفعی ندارد. جواد در پاسخ به جوان رزمنده می گوید: پسر جان چهار کلاس سواد ما را نخور کسی مفید است که به موقع خوب عمل کند نه کسی که بیشتر درس می‌خواند. (هم‌رزم شهید)

دانشجوی شهید حمیدرضا غفوری شعر باف:

عزیزان من، نسبت به اسلام و آبروی جمهوری اسلامی غیرت داشته باشند. همینطور که کاری نمی کنید که آبروی خانواده تان برود کاری که آبروی جمهوری اسلامی را خدای ناکرده ضایع می کند انجام ندهید. هدف از آمدن به جبهه: ادای تکلیف شرعی پیام: هیئات منالذله - جنگ جنگ تا پیروزی

دانشجوی شهید خسروسکندری

قلب یا چشم؟

امت شهید پرور: پشتیبان ولایت فقیه باشید و امام عزیز را تنها نگذارید، چون امام قلب من است و پدر و مادرم چشمهای من هستند. بدون چشم میشود زندگی کرد اما بدون قلب زندگی میسر نیست، پس قلب مرا پاسدار باشید.

دانشجوی شهید رامین عقدایی

پل مدیریت

شهید در مورد پل مدیریت (مسیر منتهی به دانشگاه امام صادق) نوشته بود:

پل مدیریت را پلی برای رسیدن به مدیریت نکنیم.

نان بیشتر

همیشه نگران بودم می گفت: نکند به جای اینکه دانشجویان با توجه به توانایی ها و علاقه و عشق رشته ها را انتخاب کنند رشته های تحصیلی راتابعی از مسائل اقتصادی قرار دهند که چه رشته ای آینده بهتری دارد و به اصطلاح نان بیشتری دارد.

دیر و زود دارد اما....

شهید عقدایی از اعضای فعال پایگاه شهید صدوقی و حزب جمهوری اسلامی بود. ایشان با وجود آنکه در رشته ی پزشکی قبول شده بودند اما تصمیم به ادامه ی تحصیل در رشته ی حقوق و احکام اسلامی در دانشگاه امام صادق (ع) گرفتند. شهید عقدایی، نویسنده، خطاط و شاعری خوش ذوق بود؛ هم چنین شهید رامین تحقیقاتی درباره ی سیاست خارجی اسلام با بیش از ۶۰۰۰ بخش در وزارت امور خارجه آغاز کرده بود که نا تمام ماند. وی با شروع جنگ تحمیلی راهی جبهه های نور گشت. نوشته های این عارف خداجو نشان میدهد که او شهادتش را یقین داشته است؛ ایشان بارها به پدرشان با شوخی میگفت: "شهادت من دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد.." جمله ی زیبای او بیانگر عظمت روحی اوست.

دانشجوی شهید رضاعلی احمد نژاد

کت و شلوار

شهید رضاعلی تنها یک دست کت و شلوار مرتب داشت، یکبار به منزل آمد و به بهانه بردن کت و شلوار به اتوشویی آن را با خود برد. پس از مدتی به او گفتیم لباس را کی از اتوشویی خواهی گرفت. پاسخ داد گویا لباسم را اشتباهی به یکی دیگر از مشتریان داده اند چون هرچه صاحب مغازه جستجو کرد لباسم را نیافت. مادرم نیز پاسخ دادند: "پس اینطور که معلومه تنها لباس نوات را از دست داده ای. پس از شهادت یکی از دوستانشان نزد ما آمد و ابراز داشت که زمانی که قصد ازدواج داشته داشتم از نظر مالی به شدت در مضیقه بودم بطوری که توان خرید لباسی مناسب دامادی را نداشتم که ایشان کت و شلوار خود را به من دادند. پس از شنیدن ماجرا دریافتیم که ایشان نمی خواستند اسباب شرمندگی دوستانشان را نزد ما فراهم کنند.

تا آخرین دقیق

یکی از عابرینی که شاهد به شهادت ایشان توسط منافقان بود نقل می کند که در نمایشگاه افراد زیادی بوده اند و قاتل نیز از ابتدای نمایشگاه در تعقیب ایشان بوده و ایشان را به نام می خوانده. زمانی که شهید پی به نیت پلید آنها می برد می گوید: "هدفشان من هستم به دیگران آسیبی نرسانید." من که به سمت ایشان می رفتم تا آدرسی را بپرسم ناگهان مورد اصابت رگبار گلوله قرار گرفتیم. ایشان برای حفاظت از من با آنکه خود مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود میزی که در آن حوالی بود را طوری طرف من پرت کردند که بین من و قاتل قرار گرفت و تا آخرین دقیق سعی می کردند تا با قرائت آیه قرآن منافقین را از آسیب رساندن به دیگران بازدارند."

دانشجوی شهید سیدعلی آل شهیدی:

اگر چنانچه شهیدان می بودند...

این تصور را باید از ذهن دور کنیم که اگر چنانچه شهیدان می بودند و در جهت ارتقاء علم و آگاهی تلاش می کردند، تا آینده مثمر ثمر واقع گردند، این استفاده، کمال و تمام است اما اولاً من آنقدر به خودم اطمینان نداشتم که تا آن هنگامی که بتوانم برای اسلام خدمت کنم در این مسیر هدایت باشم. چه بسا کسانی که ابتدا در اوج عزت و مقام قرار داشتند و در انتها بر اثر تبعیت از هوای نفس به مرداب ضلالت فرو رفته و نابود گشتند. ثانیاً تا امروز حیاتی برای اسلام باقی نباشد، فردا در چه جهت رسالت داریم؟ اگر امروز از حریم اسلام حمایت نکردیم، فردا اسلامی نخواهد بود که بتوانیم در راه آن خدمت کنیم. پیروزی حق و نابودی باطل امروز به دست ما میسر است.

دانشجوی شهید عباس خزایی

آخرین نامه ی شهید خطاب به مادر گرامیشان در تاریخ ۷/۱۰/۵۹ - روز شهادت

به نام ایزد یکتا

به نام خداوندی که در عظمتش هرگز شکی به دل راه نمیدهم و دست پر قدرتش را در جنگ، یاور مسلمین شده میبینم. چون کاغذ ندارم و ورق نامه ام را بر این پرچم اسلامی انتخاب کرده ام لذا میپردازم به نامه ام. مادرم سلام و پس از سلام امیدوارم که در پناه خداوند بتوانید موفق و مؤید باشید. مادرم این نامه را ساعت ۸ شب درون سنگرم که با نور شمع روشن شده است مینویسم. محل مبارزه ی ما جبهه ی بین سوسنگرد و کرخه کوراست که تا کنون چند بار خداوند به من رحم کرده است و خواسته تا زنده بمانم. من الجمله، این که یک شب پس از نگرهبانی ما که تمام شد، هم سنگریم به سرما خوردگی کلیه دچار شد که بسیار درد میکشید و من مجبور شدم او را با آمبولانس به اهواز ببرم و بالاخره به عکسبرداری کشید "اوخ، صدای خمسه خمسه آمد" و ما یک شب اهواز بودیم و روز بعد که برگشتیم، دیدم شب پیش یک خمپاره داخل سنگر ما افتاده بود که تمام وسایل مرا (رادیو- کوله پشتی- مفاتیح- لباس- لیوان- کاغذنامه) را ریز ریز کرده بود و تجهیزات رفیقم حتی کلاشینکوفش را به چند قطعه تبدیل کرده بود که اگر ما در سنگرمی بودیم حتما کشته میشدیم. دیگر کمک خداوند امروز بود که در پیشروی پارتیزانی، محل پیشروی ما کشف شد و در زیر رگبار مرگبارشان، با دادن دو زخمی جان سالم به در بردیم. شاید خدا به دلیل دعاها ی شما نگهدارمان است که اگر این چنین باشد باید از شما صمیمانه قدردانی کرد که به فکر ما هستید. "اوخ، یکی دیگه آمد" مادرم این کاغذی که به عنوان نامه به شما تقدیم میکنم یکی از کاغذ هایی است که در جیره ی غذایی ما میگذارند که " یا الله باز پذیرایی شد بایکی دیگه" نامه های دست نویس آنها امیدوارمان میکند.

مادرم چون کاغذ کم است همه و همه و همه و همه را سلام برسانید. خدا نگهدارتان

با سلام به پدرم، خدا حافظ مادرم

□ برای من در این دنیا هیچ مادیاتی مهم نیست، بلکه فقط دلم میخواهد بیشتر بدانم، بیشتر بخوانم و بیشتر عمل کنم. هیچگاه حقیقت و واقعیت را به عنوان اینکه صلاح و مصلحت است کنار نگذارید بلکه همیشه واقعیت ها و حقایق را، هرچقدر هم که تلخ باشد، ابراز کنید. عامل به وجود آورنده ی سرنوشت، خود ما هستیم و ماییم که باید با سرنوشت بازی کنیم نه اینکه او با ما بازی کند!

□ هر پیروزی برای نفس تو، یعنی شکستی برای عقل و تفکرتو، و بالعکس!

خواهرم تو نیز زینب زمان باش و از هر آنچه هوس کردی بپرهیز و در راه خدا مبارزه کن.

برادرم، راه خدا بهترین و برترین راه هاست. پوینده و کوشنده ترین راهش باش.

دانشجوی شهید علی اعتمادی:

دعا کنید نه اینکه به سلامت بازگردم بلکه.....

سلام عرض میکنم به پدر و مادر عزیزم...

امیدوارم حالتان خوب باشد، حال من خوب است و ملالی نیست جز دوری شما. امروز سه شنبه است و چند ساعت دیگر به حمله نمانده است، هر چند که فرزند لایقی برای شما نبوده ام ولی از شما می خواهم که برایم دعا کنید نه اینکه به سلامت بازگردم بلکه برای بار گناهانم دعا کنید تا خداوند مرا مورد آمرزش خود قرار دهد و همچنین از شما می خواهم که اگر شهید شدم برایم گریه نکنید. اگرچه زندگی سخت شده ولی اسلام بالاتر از این هاست و باید پیرو اسلام باشیم.

بی وضو

من هیچ وقت به علی بدون وضو شیر نمیدادم حتی شب هایی که علی بیدار می شد و گریه می کرد اول می رفتم وضو می گرفتم بعد به او شیر می دادم. (مادر شهید)

دانشجوی شهید جاوید الاثر علی گنج بخش:

قسمت

مگر نه اینکه هارون درحرم امام رضا مدفون است و مورد لعن مردم. مهم روح است که درجای خوب و ولایی باشد، من وصیت نکرده ام که جسمم را درکجا دفن کنند، هرجا که قسمت باشد همانجا مدفون خواهم شد برایم دعا کنید روحم به آرامش ابدی دست یابد.

دانشجوی شهید علیمراد حیدری

اگر بچه هایش میوه ها را...

وقتی که می رفت میوه وشیرینی بخرد اول برای صابخانه ی مان می خرید، چون او از نظر مالی وضع خوبی نداشت وبه من می گفت اگر بچه هایش میوه ها را ببینند فردای قیامت چه جواب خداوند را بدهم؟ خیلی دوست داشت به دیگران کمک کند.

دانشجوی شهیدغلامرضا طالب

شهادت رمز پیروزی اسلام است و و آرزوی هر مسلمان مومن همه دریافته ایم که تا روزی که این امت در راه خدا شهید بدهد بیمه خواهد بود و باید از آن روزی بترسیم که شهیدی در راه اسلام و قرآن نداشته باشی (شهید)

احسنت به مادر

هنگام رفتن از مادر اجازه رفتن خواست مادر گفت فرزندم مگر تو از فرزندان ائمه بالاتری باید به راه اسلام بروی و او از شنیدن این سخنان گرانمایه از شور و شعفی غیرقابل وصف برخوردار شد و گفت احسنت به شما مادر.

راهپیمایی

به فردی در محل که از لحاظ اقتصادی مستضعف بود و با بستن مغازه کفاشی به راهپیمایی می رفت کمک مالی می نمود تا به او از نظر اقتصادی ضرری نرسد

دانشجوی شهیدغلامرضا کاشی پز قدس

زمان خواستگاری و مطالعه

زهد و تقوای غلامرضا و معرفت دینی اش او را لایق شهادت کرد. حتی زمان خواستگاری به من گفت: "ممکنه من شهید، مجروح، مفقودالثر و یا جانباز بشم، آیا می تونین این مسائل رو بپذیرین؟" غلامرضا خودش می دونست که شهید می شه!!! خاطرات زیبایی ما بیشتر در رفتن به مسجد و نماز جمعه و دعای کمیل و ندبه و سفر جمکران بود. ما حتی برای خرید لباس با هم از درب منزل خارج نشدیم و فقط به مسائل عبادی فکر می کردیم. عهد بسته بودیم که دنیایی نباشیم و مسائل دنیا ما رو سرگرم نکنه. بیشتر وقتمون رو مطالعه می کردیم و کتاب می خوندیم و درباره ی مباحث مهم هر کتاب به بحث و تبادل نظر می نشستیم. وقتی من اشتباه می کردم آروم و متین باهام صحبت می کرد و من رو راهنمایی می کرد و با آیات قرآن استدلال می کرد. (همسر شهید)

دانشجوی شهیدغلامرضا نقی زاده

میثاق

۱۳۳۸ در شهر مشهد به دنیا آمد تحصیلات ابتدایی و متوسطه را تا پایات سال ۴ دبیرستان در بجنورد و کلاس ۵ دبیرستان را در تهران دبیرستان دکتر هشترودی و بقیه تحصیلات را در آمریکا تا سال دوم دانشگاه ادامه داد. وی بعد

از آنکه انقلاب اسلامی به پیروزی رسید با روشنگری خانواده متعهد به جریانات انقلاب واقف شد و سپس با احساس مسئولیتی که در برابر انقلاب اسلامی می کرد در تاریخ آبان ۵۸ به ایران آمد و در بدو ورود به بهشت زهرا میرود و با شهیدان گلگون کفن میثاق قوام راهشان را میبندد .

دانشجوی شهید محمد ابراهیم ایوانی

سه روز روزه قطع رابطه با آمریکا

شهید ایوانی گل سرسبد اعضای انستیتو بود. در مجموعه ما مراسم سخنرانی شهید کامیاب، شهید هاشمی نژاد و سید هادی خامنه‌ای برگزار می‌شد و کتاب های شریعتی و مطهری را می‌فروختیم. قبل از انقلاب، برنامه دیدار با خانواده شهدا را داشتیم. پس از فرمان قطع رابطه ایران با آمریکا، به شکرانه این نعمت، سه روز روزه گرفتیم. باید بگویم در همه این برنامه ها شهید ایوانی نقش به سزایی داشت.

دانشجوی شهید غلامعلی رازفر

زیباترین نماز

زمانیکه در سنگر در جبهه سوسنگرد مشغول نماز شب بود خمپاره می آید و ۲ ترکش به کتف و نخاع او اصابت میکند و بر اثر اصابت این ترکش ها به درجه شهادت می رسد

دانشجوی شهید فرهاد عباسی

ترس از تاریکی

خودشان نقل میکردند که ما از تاریکی خانه مان می ترسیدیم اما بر روی قله در تاریکی مطلق و در مقابل نیروهای دشمن که تا دندان مسلح بودند باید نگرهبانی میدادیم و قله را حفظ میکردیم خودش از این تغییرات خودش تعجب می کرد و با تعریفاتی که از همزمانش کرده بود ظاهرا بقیه هم همین طور مثل ایشان بودند .

دانشجوی شهید کاظم نور الهیان:

پشت میز

و شما ای برادران همرزم و همکلاسی در سنگر دانشگاه و مدرسه و حوزه :

این را بدانید که باید هدف از درس خواندن و علم آموختن را مشخص کنید ببینید اگر برای نمره و مدرک درس می خوانید همین امروز آن را قطع کنید و رها کنید. چرا که این علم هیچ ارزش و مقامی ندارد ولی اگر به خاطر نصرت اسلام و احیای تفکرات اسلامی درس می خوانید بخوانید و خوب هم بخوانید و لله بخوانید ... ولی در این وادی

مواظب باشید که شیطان هیچگاه ما را فراموش نمی کند و خدا نکند امروز به دلایل پوچ و بی ارزش که بهانه های بنی اسرائیلی بیش نیست از جنگ و جبهه و جهاد که بزرگترین نص اسلام است سرباز زنیم اگر همین بچه بسیجی های بی سواد ۱۲-۱۳ ساله از جان گذشته نبودند که امروز در جنگ اینگونه حماسه بیافرینند و قلب رسول و امام را خوشحال کنند آیا می توانیستی اینگونه راحت در پشت میزهای درس و کلاس و شغل بشینی؟ و با کدام رو و جرات می خواهی فردا قیم این بچه های مخلص و عاشق بشوی آیا شرم نمیکنی فردا در سر میزها بخواهی واژه جهاد را فریاد بزنی و در واژه شهادت مانور بدهی و ایثار را تشریح کنی در حالیکه خود فراری از همه اینها بودی؟

دانشجوی شهید محسن ابراهیم پور:

من هم زندگی را دوست دارم

من هم مانند هر کس دیگر زندگی را دوست دارم، از خوشی هایش لذت می برم، از صدای خنده بچه ها غرق در شادی می شوم، از تفریحات و نشست و برخاستن ها و شادی ها و خوشی هایش مسرور می شوم ولی نمی توانم به خاطرش از وظیفه و مسئولیتی که خدا بر عهده ام گذاشته است شانه خالی کنم. عمر ما در این جهان کوتاه است، دوره خوشی به سرعت می گذرد و وقتی روزگار پیری و رخوت سر رسید، می بینی که کوله بارت خالی است و آن وقت شب و روز از عذاب وجدان و ترس از مجازات خواب راحت نداری، پس چه بهتر از اول در فکر آن روزها بود و عمر را بیهوده تلف نکرد که جبران غفلت در پیری ثمری ندارد و نوشدارو بعد از مرگ سهراب است، تا بدانید که من از جبهه رفتن هیچ هدفی جز جلب رضایت خدا نداشته ام و بس.»

پس کی؟

دفاع از اسلام و مسلمین یکی از اعمالی است که هر فرد مسلمان باید در آن شرکت کند. در زمانی که اسلام در خطر است و نیاز به یاری دارد هیچ کس نمی تواند ادعا کند که مسلمان است ولی به کمک اسلام نرود. اگر ما در این مواقع حساس به کمک اسلام نرویم، پس کی می توانیم دین خود را به خدا ادا کنیم، با چه رویی می توانیم به درگاه خدا حاضر شویم و از او طلب مغفرت و آمرزش گناهانمان را بنماییم در حالی که در موقعی که دین او احتیاج به کمک داشت یاریش ندادیم.

دانشجوی شهید محمد اسماعیل اعتضادی:

چرخ اقتصادی؟

از خانواده ام مخصوصا پدرم می خواهم که مغازه را بیشتر از نیم روز نبندد. زیرا با فعالیت بیشتر و با به حرکت درآوردن هرچه بیشتر چرخ اقتصادی مملکت مشت محکمی به دهان امپریالیست امریکا و سوسیال امپریالیست می زنند.

دانشجوی شهید محمد رضا قائمی

عسل بیت المال

به دفعات باهم صبح عازم راهپیمایی در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ می شدیم. روزی درگیری زیاد بود و محمد راگم کردم و به خانه برگشتم. همسرم نگران محمد بود که غروب بالباس های چرب و کثیف برگشت. پرسیدم کجا بودی؟ گفت پدر راگم کردم و دیدم شعار می دهند که ماشینی فروشگاه ارتش را آتش زده اند و جوان ها بیایند خوراکی را داخل ماشین بگذارند من رفتم کمک کردم تا اینکه غروب شد. در این زمان متوجه شدیم محمد آب دهانش را بیرون می ریزد. همسرم گفت: محمد چرا اینطور میکنی؟ گفت: مادر موقعی که وسایل خوراکی را کمک می کردیم یک شیشه عسل شکسته بود دست من عسلی شد آن را داخل دهانم کردم و متوجه شدم این عسل مال بیت المال است و چه کار اشتباهی کردم و هرچه آب دهانم را بیرون می ریزم باز هم شیرینی در دهانم می ماند و جواب دادن حق بیت المال در قیامت سخت است.

دانشجوی شهید محمود روپوش

فرزندی که بابا رو ندید

محل شهادتش در میدان انقلاب تهران بوده است و در روز ۲۲ بهمن که به عنوان انتظامات در تظاهرات شرکت کرده است پس از حمل مجروحین و شهدا به آملولانس ها توسط گارد شاهنشاهی رژیم با باتوم برقی آن ها به شهادت می رسد البته او بعد از دامادی پنج ماه بیشتر زندگی نکرده است و فرزندش بعد از شهادت به دنیا آمده است.

دانشجوی شهید محمود موحدی راد

برای مهدی شان هم راضیند

نمی دانم چه بگویم ، فقط همین را می خواهم بگویم چیزی که باعث شد بروم و اون چیزی که گاهی من مشغول به خودش می کند این سنگینی مسئولیتی است که روی دوشم احساس می کنم . وقتی که صدای قرآن و صدای نوحه ی مادر نبودی آن زمان را می شنوم ، وقتی یاد خاطرات عملیات والفجر ۳ می افتم ، اونجایی که رزمنده ها پیشانی بند می بستند ، خیلی هاشان شهید شدند ، خیلی هاشان مفقود شدند . آره هیچ وقت یادم نمی شود . هر وقت از سر کوچه ها رد می شوم چشمم می خورد به این حجله هایی که برای این جوانها و این شهدا بستند . احساس سنگینی می کنم . خیلی سنگین است مسئولیت ، اونهاییکه صدایم را می شنوید این را بدانید که اگر زمان امام حسین (ع) هم می بودیم همین کار را می کردیم . اگر امروز رفتیم جبهه زمان امام حسین هم می رفتیم ، اگر امروز از زن و

فرزند و بچه گذشتیم ، اگر این خانواده های شهدا از بچه هایشان ، شوهرانشان ، پدرانشان گذشتند راضی به رضای خدا شدند ، برای هستیشان هم راضی هستند و برای مهدی شان هم راضی هستند(شهید)

به خانه شهید خوش آمدید!

مادر شهید: همیشه به من می گفت که شاید من شهید بشوم و شما مواظب زن و فرزندان من باشید . خصوصا آخرین بار تمام لوازم خانه اش را جمع کرده بو و همه کارهایش را راست و ریست کرده بود و حتی زیر عکسش نوشته بود که به خانه شهید خوش آمدید .

دانشجوی شهید محمود رضا ناظمی

از یاد مبر پیرمردانی که....

نامه شهید به دوست همکلاسی : فرصت های اندک را نیک بشمار انشالله پس از اخذ مدرک و رفتن به سر کار مردم محروم و مظلومی که تو را به این حد رسانده اند را از یاد مبر پیرمردانی که بادیستی لرزان از فرط کهولت سن اما با قلبی سرشار از عشق به حسین و راضی به رضای او ماشه سلاح را میچکانند و در خون خویش غرقه می شوند در حالی که امیدشان به شمایی است که فردای جامعه ی فرزندان گرسنه شان را (که آثار فقر در وجودشان مشخص است) بسازید. لذا بر من و تو و آن دیگری که در سنگر علم و دانش مبارزه می کنیم است که هرچه بیشتر در بالا بردن معنویات خویش کوشا باشیم و با آن قلب صاف و پاکی که از شما سراغ دارم می توانی به خوبی بذر معرفت را در آن کاشته و محصول ایمان را درو کنی.

دست امام رضا

-سه ماه قبل از شهادت خواب دید که به حرم امام رضا(ع) مشرف شده است، در حالی امام خمینی با یک شیشه گلاب در دست در کنار ضریح ایستاده اند. شهید به امام سلام نموده و به پیشواز امام می رود امام او را شناخته و فرمودند بیا جلو. تا نزدیک ضریح پیش می رود و حضرت رضا(ع) بلند می شوند و به شهید اشاره می کنند که جلوتر برود حضرت رضا(ع) دستشان را بر سر شهید می کشند.

گل لاله

محمود بسیار فعال و در عین حال مخلص و با ایمان بود. هر هفته روزهای سه شنبه روی تخته سنگی می نشست و مناجات می کرد و با آن خلوص قلبی خاص خود دعای توسل می خواند در یکی از همان روزها بود که دیدیم روی آن تخته سنگ گل لاله روییده است تا اینکه دوربین آورده و هرچه عکس می گرفتیم لاله عکس ها سیاه می شد و در همان ایام بود که به شهادت رسید.

دانشجوی شهیدمصطفی گلقدشتی

فروع دین

من برای پاسخ دادن به ندای امام که فرمودند: « مسئله جنگ، امروز برای ما اهمیتش از فروع دین نیز بالاتر است» من نیز پیش خود گفتم که درس خواندن من که از فروع دین بالاتر نیست، پس به جبهه آمدم. (شهید)

درس را می شود بعدا...

به درس علاقه شدیدی داشتند تا اینکه جنگ شروع شد و پدر شهید می گوید نمیخواهد به جبهه بروی همین جا باش و درست را بخوان بهتر می توانی به مملکت کمک کنی که شهید می گوید درس را می شود بعدا هم خواند اما یک روزی جنگ تمام میشود و نمی توانم به جبهه بروم.

دانشجوی شهیدمهدی زینلی

پسر امام حسین

شهید به امام علاقه زیادی داشت و قبل از اعزام به جبهه موفق به دیدار ایشان شده بود. روزی که قرار بود حضرت امام به میهن باز گردند تلاش و جان فشانی زیادی کرد. به مادرش قبل از اینکه به جبهه برود می گوید: اگر به من اجازه ندهید که به جبهه بروم من هم اجازه نمی دهم مجلس روضه خوانی امام حسین در خانه داشته باشید. این امام هم پسر امام حسین است و دین او احتیاج به یاری جوانان دارد.

دانشجوی شهیدمهدی صفاری

جهاد مالی یا جهاد ...

ایشان می گفت جهاد با کمک مالی و این کارها، در این جا برایم قانع کننده نیست. در آن موقعی که بحث بود که جهاد مالی هم کمک به جبهه است و انجام تکلیف، ایشان راضی نمی شد. ضمن اینکه شاهد بودم که حقوق خود را هدیه می کرد. اما نهایت به جبهه رفت و شهادت نصیبش شد.

دانشجوی شهیدمهدی منصوب

وحدت

شهید مهدی منصوب اختلافاتی را بین دانشجویان مشاهده نمود و در وهله نخست سعی در وحدت بخشیدن بین قشر دانشجویان نمود لیکن بامتانت خاص خود قضایا را بررسی نموده و متوجه شد که دست هایی در کار است. لذا به صورت آشکار در مقابل جریانات انحرافی موضع گرفت.

رشد جامعه جهانی

اینجانب مهدی منصوب ابرده با آگاهی کاملی که به شهادت دارم برای دفاع از اسلام و حیثیت انقلاب اسلامی و دفاع از مملکت اسلامی مان و به فرمان رهبر مسلمین جهان و مرجع عالی قدر امت امام خمینی به جبهه حق علیه باطل شتافتم، امید است که خون ناقابل ما نهال نوپای انقلاب اسلامی را بارور کند و شهادت ما موجب آگاهی و رشد فکری جامعه جهانی اسلام گردد. (شهید)

دانشجوی شهید یحیی احمدی

امر به معروف عملی

خواهر عزیزم بعد از سلام ، حجابت را رعایت کن که حجاب خواهران مسلمان کوبنده است ، و امر به معروف و نهی از منکر عملی است.

دانشجوی شهید خلیل جوانمرد قصاب

جهاد علمی حتی...

در ۳ کیلومتری خط مقدم رزمندگان تعلیم علم و دانش می نمود

دانشجوی شهید حمید رضا خالقی:

پیام خون

ما همه مبارزه می کنیم تا ریشه های استبداد و استعمار در تمامی نقاط جهان هستی را بخشکانیم، ما امیدواریم خون ما پیامی باشد برای پیشبرد هدف و جرقه ای برای روشن شدن افکار و وجدان های به خواب رفته.

پخش شیرینی

اکنون خیلی خوشحال می شوم اگر بدانم بعد از مردنم، پدر و مادرم گریه نمی کنند و در مجلس عزا-معذرت می خواهم- مجلس سرور شیرینی پخش می کنند.

خطر هست اما...

پدر و مادر عزیزم باز هم صدایی رسا و با تمام وجود می گویم، می دانم خطر وجود دارد ولی معلم ما حسین (ع) اینچنین به ما آموخت که زیر بار ظلم نرویم.

دانشجوی شهیدعلی اصغر حاجی غلامزاده

اسراف

مادرش مکتب دار بود و در خانه کلاس قران میگذاشت وقتی وارد منزل می شد چون دخترها در حال یادگرفتن قران بودند چشم هایش را می بست و سریع داخل خانه می رفت و پرده ی اتاق را می انداخت به دستورات قران عمل می کرد . وقتی مدادش کوچک میشد ان را دور نمی انداخت . می گفت : اسراف است و خداوند اسراف کاران را دوست ندارد. بسیار ریز مینوشت تا کاغذ زیاد مصرف نشود .

خدمت به امام

برای محافظت از بیت امام انتخاب شده بود حدود ۶ ماه در بیت بود یک روز گفت می خواهم به جبهه بروم .. گفتم تو صبح و شب صورت امام را میبینی و ایشان را زیارت می کنی این که از جبهه بهتر است گفت : میخوامم به امام و مردم خدمتی کرده باشم.

اهدای خون و اهدای جان

با شجاعت خود توانسته بود چاه های نفتی را که عراق اتش زده بود مهار کند .در جبهه با وحودی که یک رزمنده به تغذیه و انرژی نیاز دارد به بیماران خون اهدا می کرد .

دیدار مهدی(عج)

در جبهه سعادت داشت که امام زمان (عج) را زیارت کند و طرح یک عملیات را از ایشان دریافت نماید.

درخت اسلام

درخت از یک طرف باید پاسداری و از طرف دیگر باید تغذیه شود .چون یک درخت که بخواهد خوب میوه بدهد باید از لحاظ مواد معدنی اب و غیره خوب تامین شود و همچنین باید برگ های اضافی او چیده شود تا به یک درخت

تنومند تبدیل شود. درخت اسلام هم که باید پایدار بماند باید از او پاسداری کرد و عده ای هم شهید شوند. اگر ان شاءالله خداوند شهادت را نصیب من کرد نگران نباشید زیرا ثمره ان را به زودی خواهید دید (شهید)

دانشجوی شهید مجتبی نیکدل

فرهنگ کتابخوانی

او معلم بود و هر کجا میرفت ارمغانش کتاب بود در روستای زنده جان و همچنین در روستای زادگاهش کتابخانه ای از دسترنج خود تهیه نمود و بطور رایگان در اختیار مردم نهاد.

مادر وهب

شهید: مادرم نکند خدایی نکرده از بنیاد شهید تقاضای کمک مالی کنی مادرم همچون مادر وهب باش مردانه و آنچنان که گفتم مرا ببخش و برایم پیش خدا تقاضای بخشش نما.

دانشجوی شهید محمود خلیلی

خوب درس خواندن

برادرانم محکم و استوار درس بخوانید و در کلاس هرگز کوتاهی نکنید و انشاء... اجر و پاداش عمل و رنج شما فردا فرا خواهد رسید. دنبال آگاهی و شناخت اسلام و مکتب همه گیر محمدی (ص) بروید. الگوهای این مکتب را که در درجه اول حضرت محمد (ص) و ائمه (ع) بوده اند بشناسید.

دانشجوی شهید محمد جواد شاکری

هم کار، هم تحصیل

شهید شاکری به این دلیل که از نظر مالی باید خرج تحصیلش را خودش در می آورد هم درس می خواند و هم کار می کرد. حتی از نظر مالی به خانواده ی خود هم کمک می کرد. در همان دوران مادرش را از دست داد و این سختی را هم با صبر تحمل کرد.

وضوی خون

نحوه ی شهادت ایشان در حومه ی شهر ماووت عراق در حین وضو گرفتن با ترکش خمپاره بوده است.

دانشجوی شهید محمد نظری پور

صبر یا شکر؟

من شما را توصیه به صبر نمی کنم چرا که صبر در برابر مصائب است لیکن شهادت من رستگاری و نعمتی بزرگ می باشد پس شما هم در مقابل این نعمت الهی شکرگزار باشید. اگر خواستید گریه کنید بر مظلومیت شهدای گمنام گریه کنید. (شهید)

به نیابت از شهدا..

هرگاه به زیارت ولی نعمتم علی بن موسی (ع) مشرف شدید به نیابت از طرف همه ی شهدا زیارت امین الله را بخوانید.

حرف یا عمل؟

ایشان بیشتر با عمل مردم را ارشاد می کرد و مصداق این حدیث بود که می فرماید: «کونوا دعاة الناس بغير السننکم»

دانشجوی شهید مهدی ایرانمنش:

چطور وصیت بنویسیم؟

وصیت نامه ی اینجانب مهدی در پنج بخش به نیت پنج تن به شرح زیر نگاشته می شود:

۱ : مقدمه و هدف از انتخاب این راه (خط ولایت فقیه) در زندگی

۲ : توصیه های عمومی (چند کلامی برای عموم و آشنایان)

۳ : توصیه های خاص (پیرامون مسائل عملی برای خودم، مسائلی برای دوستان)

۴ : توصیه های پیرامون خودم برای خانواده و مسائل داخلی خانواده

۵ : در مورد دیون مادی

دانشجوی شهید مهدی بیات

خمس پسرانت رابده!

مهدی زمانی که ناراحتی مادرش در رفتن به جبهه را دید به مادرش گفت: مگر شما

مسلمان نیستید؟ گفت: چرا. مهدی گفت:

مگر معتقد نیستید باید خمس بدهید؟ مادرش گفت: چرا. خوب مگه ۵ تا یسر ندارید؟ خمسش را باید بدهید

دانشجوی شهید محسن علیانی نجف آبادی

در جعبه ای خاص مبالغی را به عنوان خمس مالی را که احیاناً در ارتباط با افرادی که خمس مال خویش را نمی دادند جمع اوری می کرد یعنی حتی اگر جایی غذا می خورد و احتمال می داد که اهل خمس نباشند یک پنجم مبلغ قیمت غذا و یا حتی چای را در آن جعبه گردآوری می کرد. وی نسبت به مطالعه رساله ی علمیه ی حضرت امام (ره) تلاش زیادی داشت و حتی یکبار تا اول مسئله خمس آن رساله را با یکی از برادران مباحثه کرده بود .

عروسی خوبان

برای رفتن به ارایشگاه جهت مراسم ایشان گفتند لازم نیست چون شما الان میخواهید برای مردم ارایش کنید کار شما ریایی میشود. اگر می خواهید برای شوهرتان اینکار بکنید بعد از مراسم نیز میشود و این کار را کرد. یادم هست خواهر ایشان دنبال من برای رفتن به ارایشگاه آمدند همان موقع شهید از سپاه به منزل مادرم آمدند . گفتند چه خبر است ؟ گفتم برای ارایشگاه آمده اند. ایشان گفتند بیا برویم استخاره کنیم . استخاره کردیم ایشان گفتند : استخاره بد آمده است . لذا به خواهرشان گفتند لازم نیست ارایشگاه بروید . لباس عروسی یک پارچه گلدار سفید بود که خیاط آنرا مثل یک لباس معمولی دوخت . و ارایشی هم که در کار نبود . مراسم نیز در خانه پدرم برگزار شد خانم ها در طبقه بالا بودند و آقایان هم در زیر زمین . یک مهمانی ساده بود . یادم هست خواهر ایشان دو سه بار آمدند و به ایشان گفتند محسن بیا بالا خانمها میخواهند شما را ببینند ایشان گفتند نه امکان ندارد دفعه سوم گفتند : اگر یکبار دیگر بگوئید تفنگ را میگذارم بیخ گوشم و خودم را خلاص میکنم . هنگام نماز مغرب که شد سراغ محسن را گرفتند بعد فهمیدیم محسن با دمپاییهایش رفته بود مسجد محل برای نماز جماعت.

مراسم شب جمعه بود هنگامی که مهمان ها تقریباً رفته بودند ایشان آمدند بالا و به اصطلاح درآ تاقی که من بودم و با هم دعای کمیل خواندیم و ایشان قرآن را باز کرد این ایه امد بقیه الله خیره لکم و ایشان گفتند به به چه ایه ای (همسر شهید)

دانشجوی شهیدعلی اکبر بزازان نوغانی

از فرانسه تا پاکستان

شهید بزازان پس از اخذ دیپلم و پیروزی انقلاب اسلامی برای ادامه تحصیل به خارج از کشور (فرانسه) میرود اما پس از چندی به علت محیط آلوده و فاسد آن دیار و پس از درگیری های فراوانی که با طرفداران گروهک های محارب از جمله منافقین ... داشتند به ایران باز میگردد. و این بار پاکستان را که جو مساعدتر و نزدیک تری به ایران داشت برای تحصیل انتخاب می کند و در رشته مهندسی طراحی دانشگاه نشنال لاهور به تحصیل مشغول می شود و با آغاز جنگ تحمیلی علی رغم اینکه هنوز یکسال از تحصیلاتش نمی گذشت با جمع آوری اعانات و و داروهای اهدایی دانشجویان مقیم پاکستان عاشقانه به سوی به سوی جبهه های نبرد با متجاوزین می شتابد

دانشجوی شهید حمید سماعی یکتا

دوچرخه سواری از مشهد تا تهران

از ویژگی های بارز این شهید جاذبه و دافعه ایشان بود که به حق شیعه علی بودن رابه مامی آموخت به آنانی که در برابر انقلاب می ایستادند هیچ روی خوش نشان نمی داد حتی اگر از نزدیکترین دوستانش می بودند. در دوره دبیرستان شهید برای دیدار و دست بوسی از امام خمینی (ره) همراه اکیپ دوچرخه سواری از مشهد تا تهران مسیر را طی کرده بود.

پدر و پسر در آغاز و پایان عملیات!

در صبحگاه ۶ اسفندماه ۶۲ در آغاز عملیات غرور آفرین و پیروز مند خیر، درست در نقطه دیگری از منطقه عملیاتی پدر شهید حمید سماعی یکتا و در تاریخ بیستم اسفندماه یعنی ۱۵ روز پس از شهادت پدر، او نیز در منطقه عملیاتی خیبر واقع در جزایر مجنون (هور العظیم) به لقاء.. پیوستند.

از دانشگاه اصفهان تا دانشگاه

در هنگامی که امام خمینی (ره) فرمودند "که شرکت در جبهه ها واجب کفائی است" ایشان در دانشگاه اصفهان به تحصیل مشغول بودند و با آن که پدرش در آن زمان در جبهه بودند ایشان تلفنی تماس گرفته و گفت مادرم ، از شما اجازه می خواهم که به جبهه اعزام شوم و وقتی که من، نبود پدرش و حضور ایشان را در جبهه تذکر دادم او گفت: مادرا کنون به فرمان رهبرم بر من واجب است در جنگ حق علیه باطل شرکت کنم و این سفره و خوان گسترده ای است که هر کس به نوبه ی خود می تواند از آن بهره مند شود ، شرکت در جبهه تکلیف است اجازه گرفتن از شما نیز خود نوعی تکلیف است و هنگامی که به او تذکر دادم امتحان دانشگاه چه می شود، گفت. انشاء.. در دانشگاه الهی قبول شوم و پس از کسب رضایت من عازم جبهه هاشد.

دفترچه خمس و موتور سپاه

نسبت به حلال و حرام خدا بسیار مقید و دفترچه های مخصوص پرداخت خمس او هنوز باقیست که خمس حقوقش را همراه می پرداخت. با موتوری که از سپاه پاسداران در اختیار داشت حتی برای خرید نان تا سرکوه هم حاضر نبود برود و حتی یک لحظه استفاده اختصاصی از اموال بیت المال را حرام می دانست.

دانشجوی شهید داود شوشتری رضوانی

سبزه عید

اوایل پیروزی انقلاب، نزدیک عید نوروز بود که به منزل ما آمد. من کمی سبزه‌ی ماش و عدس گذاشته بودم. داود به من گفت: "وقتی آدمای زیادی وجود دارن که نمی‌تونن همین ماش و عدس رو بخورن، این سبزه گذاشتن شما درست‌ه؟؟ از خانمهای مسلمون و مومن این اسراف‌ها بعیده!"

دانشجوی شهیدسید هاشم علاقه بند حسینی

کالای ناچیز

ما مدیون انقلاب هستیم و برای اینکه برداشت‌های اسلامی، افکار اسلامی و همه‌ی دستورات اسلام، مورد عمل قرار گیرد؛ جان ما کالای ناچیزی است که در راه اعتلای اسلام هدیه می‌شود."

دانشجوی شهید عباس بیاتی

بشقابهای سمی

خواهرانم؛ رادیو و تلویزیون عراق را تماشا نکنید که برای دین شما مضر است. و حجاب، حجابتان را رعایت کنید. اگر من شهید شدم ناراحت نشوید و افتخار کنید.

دانشجوی شهیدمجتبی حسین زاده ملکی

سلام مرا به امام برسانید

دوست داشتم لااقل یک بار هم شده چشمانم به جمال نورانی مرادم، رهبرم و مرجع یعنی امام خمینی روشن شود، لذا اگر توفیق زیارت ایشان را یافتید سلام مرا هم به عنوان یک سرباز جانباز خمینی به ایشان برسانید و برایم طلب مغفرت کنید. (شهید)

زیر میز

از همان دوران طفولیت با مسایل مذهبی کاملاً آشنا شده بود به طوری که یکی از معلمین او می‌گوید: روزی در کلاس دیدم دستش در زیر میز است و لبانش تکان می‌خورد وقتی رفتم بالای سرش دیدم تسبیح دارد و ذکر می‌گوید. وی دوران ابتدایی دوستان فراوانی داشت و مجالس دوستانه و مرور درسها و بحث‌های سیاسی تشکیل می‌داد

دانشجوی شهیدمحمد رضا قمریان

مدال طلاوبرنز

در دوران دبیرستان در رشته ی پرتاب نیزه مدال طلا و در رشته ی پرتاب وزنه مدال برنز را کسب نمودند.

مواز قالو بلی تشویش دیرم گنه از برگ و بارون بیش دیرم

اگر لاتنقطوا دستم نگیره مو از یا ویلنا اندیش دیرم

که قفس تنگ دنیای مادی ، مرا از زده است و دیگر تحمل و تاب ماندن در آن را ندارم(شهید)

دانشجوی شهید محمود وحیدی

پنجاه هزار تومان حقوق زمان شاه

شهید چند مرتبه در زمان ساواک تیر به پاهایش اصابت کرده بود ولی او توانسته بود فرار کند تا اینکه یک مرتبه او و چند نفر دیگر را گرفته بودند که همه ی اطرافیانش را حبس ابد کردند ولی او شانس آورد و او را ۸ ماه زندانی کردند . و بعد از زندانی او را به سربازی بردند و بعد از پایان سربازی با توجه به تحصیلات او به وی پیشنهاد کاری خوب در نظام شاهنشاهی و با حقوق ماهانه ۵۰۰۰۰ تومان در آن زمان پیشنهاد داده شده بود که او نمی پذیرفت و می گفت شاه و پولش نجس است . چرا که او شراب خوار و انسان پستی است و نان آنها برای من حرام است

دانشجوی شهید ناصر عامری مقدم

اگر به زنجیرم بکشی..

مادر شهید می گوید: در اوایلی که می خواست به بسیج برود چون پدرش نظامی بود و ما بزرگتری در خانه نداشتیم از او خواستم فعلا به جبهه نرود ، ولی بارها به من یادآوری می شد: که اگر شما بنا داری که من نروم این را بدان که اگر به زنجیرم بکشی و یا با زنجیر مرا ببندی من خواهم رفت، آری شهید از اول خط خود را، هدف خود را و راه خود را پیدا کرده بود، راه رسیدن به خدا و رسیدن به معبود خود بود تا جائیکه جانش را فدای انقلاب و اسلام ناب محمدی کرد

دانشجوی شهید سید هاشم علاقه بند حسینی

باید آمریکایی ها را کنار بزنیم

سیستم مخابراتی را که از آلمانی به آمریکایی تغییر داده بودند، انگار همه مان به در بسته خوردیم، امریکایی ها حفظ اسرار می کردند و مهندسان ایرانی را به مرکز راه نمی دادند، سید می گفت: اگر ما بتوانیم به مرکز آن ها وارد شویم، عملاً آن ها را کنار می زنیم، حتی اگر یک بار بتوانم وارد شوم، مطمئنم شیوه را پیدا می کنم " که هرچه تلاش کرد نشد، آخر هم مرخصی بدون حقوق گرفت و برای ادامه تحصیل در رشته مخابرات رفت آمریکا، قبل از رفتن به امریکا پول هایش را برده بود پیش مقلدش و گفته بود خمسش را کم کنید، از او پرسیده بودند: ازدواج کردی؟ گفته بود، نه، گفته بودند: خانه از خودت داری؟ ... خلاصه آخر سر به او گفته بودند، همه اش به خودت می رسد ...

دانشجوی شهید احسان پارسی

جنگ در دو جبهه

سال ۱۳۵۶ در دانشگاه سیستان و بلوچستان دوره ی کارشناسی رشته جغرافیا به عنوان دانشجوی پذیرفته شد. وی از بانیان انجمن اسلامی دانشگاه و تشکیل جلسات مذهبی دانشجویان بود. با شروع قیام مردمی در سال ۵۷ نقش فعال و موثری را در پخش اعلامیه ها و نوارهای حضرت امام و شکل دهی تظاهرات دانشجویی و مردمی ایفا کرد. با شروع جنگ تحمیلی در ستاد جنگ های نامنظم شهید چمران حضوری فعال داشت ولی به جهت شناخت دقیق وی از منطقه و اشغال افغانستان توسط روسها از طرف سپاه پاسداران به زاهدان فراخوانده شد، تا در جبهه ی شرق به مبارزه بپردازد. وی در یکی از ماموریت های برون مرزی به همراه شماری از هم رزمانش در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۸ به دست اشغالگران شوروی کمونیست به فیض شهادت نایل آمد.

ترس و پند

همسر! اگر در شهادت مراسم برگزار بود و از تو درباره من پرسشی شد، با صبر و آرامش جواب بده و بگو: " او را به خدا هدیه دادم " تا دشمن از این شجاعت بترسد و دوست از این عمل پند بگیرد

مثل بقیه یا؟!

در شروع زندگی به من گفت "تا زمانی که جنگ است و من بتوانم در این مسیر قدمی بردارم، هستم و زندگی من در جنگ خواهد بود و راه پیشنهادی دهم راه اول اینکه من از اهداف عالی که خودم همیشه برایش تلاش کردم دست

بردارم، از جنگ دست بردارم و زندگی را سر و سامان بدهم مثل دیگران. یعنی زندگی با تمام آداب چیده شده‌ای که مرسوم است. راه دوم اینکه اگر قرار است که شما شریک زندگی من باشید از همین ابتدا دوست دارم زندگی را به شکل دیگری سوای آنچه آداب و رسوم معمول مردم است با هم آغاز کنیم، شما به عنوان یک بازوی فکری و همکار با من به جبهه‌های جنوب بیایید" من پیشنهاد دومی ایشان را پذیرفتم و رفتیم به اهواز (راوی: همسر شهید)

دانشجوی شهید جمشید فرجامی:

زبان زور

با درود بر امام که وجودش در این زمان باعث شد، اعمال ما در جهت صواب قرار گیرد و با سلام بر شهیدان که با خون خود باعث تداوم انقلاب اسلامی شدند به گفته امام جنگ نعمت است و در این مقطع انقلاب در سر راه آن قرار گرفته است تا از یک طرف مشت منافقین داخلی را باز کند و صف آنان را از جانبازان و مخلصین انقلاب جدا کند و امتحانی باشد تا اینکه هر فرد بداند که آیا چقدر در راه اسلام حاضر به فداکاری و از خود گذشتگی است و از طرف دیگر ارتش سپاه و دیگر نیروهای نظامی و مردم را برای مقابله‌های بعدی منسجم نموده آمادگی لازم را در آنها ایجاد نماید زیرا برای ما ثابت شده است که زورمندان و مستکبران جهان فقط زبان زور را می‌فهمند و برای آزاد شدن از زیر سلطه کسانی که منطقتشان زور است بایستی با زبان خودشان صحبت کرد یعنی تنها جنگ است که عزت و شرف ما را در پی خواهد داشت و اگر بجنگیم و شهید ندهیم بایستی زیر بار ذلت برویم .

حرکت پرشتاب

پدر جان انشالله مرا می‌بخشید که نتوانستم در کارهایتان کمک مؤثری برای شما باشم زیرا که احساس مسئولیت در قبال خون شهیدان ایجاب میکرد که من تنها به فکر رفاه خود و زندگی روزمره نباشم و در حد توان خود ادامه دهنده راه آنان باشم و به شما نیز توصیه میکنم در جریان مسائل انقلاب باشید اگر توفیق آمدن به جبهه را پیدا کنید خواهید دید که چگونه افرادی که خودشان نیاز به کمک مالی دارند همان دارائی ناچیزشان را وقف جبهه‌ها کرده‌اند و در نهایت ایثار جان خود و فرزندان‌شان را نیز بر سر این انقلاب گذاشته‌اند. سیر حرکت پرشتاب انقلاب تمام جریانات انحرافی را در خود حل میکند و با قدرت تمام به پیش می‌رود و هر شخصی یا قدرتی را که در مقابل آن بایستد نابود میکند.